

تاریخ امپراتوری عثمانی

از دانشنامه اسلامی

ترجمه دکتر محمد حسین روحانی

۱- کلیات

امپراتوری عثمانی بزرگ‌ترین و پایدارترین دولتی است که ترك زبانان در تاریخ اسلام بنیاد نهاده‌اند و در عین حال، بزرگ‌ترین دولتی نیز هست که در روزگاران واپسین اسلامی پایه گذاری شده است. مرکز این دولت، «آسیای کهنتر»، یا منتهی‌الیه زاویه شمال باختری جهان اسلام بود. ابن اقلیم، در سنجش بایبیشتر سرزمین‌های کهن خلافت عباسی، برای مدت چهارسده سهم کمتری از چیرگی فرمانروایی اسلامی داشته است. دولت عثمانی در پیرامون سال ۱۳۰۰ میلادی بنیاد شد و این در زمانی بود که سراسر جهان اسلام از منتهی‌الیه‌های سیاسی کهنه خود بریده بود و در چهره هیچ دولت اسلامی نشانه‌های پایداری و ماندگاری خوانده نمی‌شد و تمدن اسلامی خود نیز لحظه‌های حساس فروپاشی را می‌سپرد. ولی این شرایط، به تنهایی، برای بیان انگیزه‌های بنیاد شدن يك دولت اسلامی نوین و جوان بس نمی‌کند، بنابراین بهتر آن است که در جست‌وجوی علت‌های تفسیر-کننده پایه گذاری دولت عثمانی و اثر آن در رهگذر کلی رویدادهای سیاسی جهان، در واپسین دوره‌های سده‌های میانه، بر آییم. پیداست که برآمدن دولتی نیرومند و تازه در کرانه‌های دریای مدیترانه امکان‌پذیر نمی‌بود مگر پس از فروریختن ستون‌های خلافت عباسی و سنت‌های سیاسی آن در سال ۱۲۵۸ و گسستن رشته‌های یکپارچگی امپراتوری بیزانس با یورش لاتینی در ۱۲۰۴ میلادی. این اوضاع به پیدایش دولت تازه کمک کرد، دولتی که گرچه با پاره‌ای کجروی‌ها، بر پایه سنت‌های اسلامی به پیشرفت و از تمدن بیزانس که پیشترها رنگ خاوری به خود گرفته بود، چیزهای بسیار به ارث برد.

مدت‌های دراز پیش از پایه گذاری دولت عثمانی، به روزگار سلجوقیان روم، کنش و واکنش میان این دو منطقه فرهنگی جریان داشت. بنابراین، یورش‌های برق‌آسای عثمانیان در سده‌های چهاردهم و پانزدهم، پیشاهنگ کشورگشایی گروهی وحشی یا ناخست و تاز بیابانگردانی بی فرهنگ نبود بلکه برآورده شدن اندیشه‌هایی بود که بر خاطر جهان گشایانی بزرگ مانند بایزید یکم و محمد دوم و سلیمان یکم و برخی دیگر از سیاستمداران

این قوم، گذشته بود. فتح عثمانی گونه‌ای تمدن پدید آورد که رنگ آن در سده شانزدهم کاملاً آشکار گردید و روزگاری بر این تمدن اسلامی گذشت تا این که دگرگونی میان آن و تمدن همسایگانش یعنی دیگر دولت‌های خاوری اسلام بالا گرفت و روز به روز فزون‌تر گشت و از این‌جا بود که دشمنایگی میان شیعیان و سنیان مفهوم نوینی به دست آورد. در این میان، پیوندهای سنتی میان ترکیه و «ماورای نهر» اندک اندک رو به سستی نهاد. در همان حال شکاف میان تمدن عثمانی و تمدن اروپایی - که در سده پانزدهم پیوند پذیر می‌نمود - ژرف‌تر شد، زیرا عثمانی‌ها کوششی برای انتقال از مرحله سده‌های میانه به دوره نوین نکردند. تمدن عثمانی در سرزمین‌هایی که پیرو فرمانروایی پادشاهان ترک بود، جایگزین گردید و این سنت‌های عثمانی به‌ویژه در روزگار فروپاشی نیروی سیاسی عثمانیان به روشن‌تر گونه‌ای خودنمایی کردند. مصر بهترین گواه این مدعاست. شگفت آن که فرزندان «ترکیه جوان» پس از انقلاب ۱۹۰۸ کوشیدند «عثمانیگری» را به صورت واقعی سیاسی در آورند که گرچه نضت برای مدتی کوتاه در این راه کامیاب می‌نمودند ولی سپس‌ها به یکباره از رسیدن به خواسته خود واماندند زیرا در این زمان اندیشه‌های ناسیونالیستی از باختر رخنه کرده و فروپاشی سیاسی دولت را موجب گشته بود.

دولت عثمانی در محیطی دینی پایه‌گذاری شد که از مرکز سنت به دور بود ولی دیری نپایید که به سوی تسنن گرایید و داخل در کیش ابوحنیفه گردید، اما در عین حال آثاری از سنت‌های کهن خود را نگه داشت. مطالبه خلافت یا کوشش برای یک پارچه کردن رهبری جهان اسلام، یا سیاست «اتحاد عالم اسلام» که سلطان عبدالحمید دوم فراخوان آن بود، از نخستین نشانه‌های دولت عثمانی نبود، بلکه جزئی از سیاست برونی آن به‌ویژه در برابر ترسایان شمرده می‌شد.

در سده هجدهم که دولت عثمانی دارای فرهنگی ویژه شده بود، آثار تمدن اروپایی در آن آشکار گردید و این در زمانی بود که این دولت در برابر اروپا ناتوانی سیاسی خود را آشکار دید. دولت فرانسه و ترکیه دارای پیوندهای دیرین بودند و از همین رو، فرانسه نخستین دولت اروپایی بود که برخی از افزارهای فنی نوین - به ویژه ساز و برگ‌های جنگی - را در اختیار عثمانی گذاشت. این پیوندهای سنتی تا پایان‌های سده بیستم به‌جا ماند. پذیرفتن بهسازی‌ها و نهادهای باختری، جنبه انقلابی نداشت بلکه بیشتر محدود به شیوه فرمانروایی و سازمان‌های حکومتی بود که ترکان در روزگار «تنظیمات» موفق به فراگرفتن آن گردیدند، ولی ناسیونالیسم فرآورده نامستقیم اندیشه‌های باختریان بود. جنگ‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ به گونه‌ای تصور ناپذیر ترکیه را در رسیدن به آماج‌های ناسیونالیستی خود یاری کرد. ترکیه پس از این جنگ‌ها از امپراتوری عثمانی بسیار کوچک‌تر شد ولی بسیاری از سنت‌های امپراتوری را نگه داشت.

۲- نگاهی گذرا به تاریخ

دوره نخست

فراگیر پایه گذاری دولت عثمانی و نخستین کشورگشایی های آن تا فروپاشی موقت آن با یورش تیمور.

م ۱۳۲۶-۱۲۹۹	عثمان یکم
م ۱۳۵۹-۱۳۲۶	اورخان (پسر عثمان یکم)
م ۱۳۸۹-۱۳۵۹	مراد یکم (پسر اورخان)
م ۱۴۰۲-۱۳۸۹	بایزید یکم، ایلدرم (پسر مراد یکم)

تواریخ مربوط به حکومت عثمان و اورخان را نمی توان تردید ناپذیر دانست. حکومت بایزید با اسارت او در نبرد آنگوره (انقره، آنکارا) در تاریخ بیستم ژوئیه ۱۴۰۲ به پایان رسید. پس از آن، در درازای یازده سال، فرزندان بایزید (عیسا، محمد، موسا) بایکدیگر بر سر تاج و تخت مسی جنگیدند و این دوره فترت با پیروزی محمد بر موسا در چامورلی، نزدیک صوفیا، در ماه ژوئیه ۱۴۱۳ به پایان آمد.

دوره دوم

فراگیر نوسازی ساختمان دولت و پیشرفت شتابان آن تا زمانی که به بالاترین پایگاه گسترش خود رسید.

م ۱۴۲۱-۱۴۰۲	محمد یکم (پسر بایزید یکم)
م ۱۴۵۱-۱۴۲۱	مراد دوم (پسر محمد یکم)
م ۱۴۸۱-۱۴۵۱	محمد دوم «فاتح» (پسر مراد دوم)
م ۱۵۱۲-۱۴۸۱	بایزید دوم (پسر محمد دوم)
م ۱۵۲۰-۱۵۱۲	سلیم یکم (پسر بایزید دوم)
م ۱۵۶۶-۱۵۲۰	سلیمان یکم، «قانونی» (پسر سلیم یکم)

دوره سوم

در این دوره، چیرگی امپراتوری بر سرزمین های گشوده استقرار یافت و با فقدان مجارستان عمر این دوره به پایان آمد.

م ۱۵۷۴-۱۵۶۶	سلیم دوم (پسر سلیمان اول)
م ۱۵۹۵-۱۵۷۴	مراد سوم (پسر سلیم دوم)
م ۱۶۰۳-۱۵۹۵	محمد سوم (پسر مراد سوم)

۱۶۰۳-۱۶۱۷ م	احمد یکم (پسر محمد سوم)
۱۶۱۷-۱۶۱۸ م	مصطفی یکم (پسر محمد سوم)
۱۶۱۸-۱۶۲۲ م	عثمان دوم (پسر احمد اول)
۱۶۲۲-۱۶۲۳ م	مصطفی یکم (فرمانروایی دیگر باره وی)
۱۶۲۳-۱۶۴۰ م	مراد چهارم (پسر احمد یکم)
۱۶۴۰-۱۶۴۸ م	ابراهیم (پسر احمد یکم)
۱۶۴۸-۱۶۸۷ م	محمد چهارم (پسر ابراهیم)
۱۶۸۷-۱۶۹۱ م	سایمان دوم (پسر ابراهیم)
۱۶۹۱-۱۶۹۵ م	احمد دوم (پسر ابراهیم)
۱۶۹۵-۱۷۰۳ م	مصطفی دوم (پسر محمد چهارم)

دوره چهارم

در این دوره امپراتوری تدریجاً روبه‌سستی نهاد و امیران نیرومند درونی، اجزای کوناگون آن را میان خود بخش کردند.

۱۷۰۳-۱۷۳۰ م	احمد سوم (پسر محمد چهارم)
۱۷۳۰-۱۷۵۴ م	محمود یکم (پسر مصطفی دوم)
۱۷۵۴-۱۷۵۷ م	عثمان سوم (پسر مصطفی دوم)
۱۷۵۷-۱۷۷۴ م	مصطفی سوم (پسر احمد سوم)
۱۷۷۴-۱۷۸۹ م	عبدالحمید یکم (پسر احمد سوم)
۱۷۸۹-۱۸۰۷ م	سایمان سوم (پسر مصطفی سوم)
۱۸۰۷-۱۸۰۸ م	مصطفی چهارم (پسر عبدالحمید یکم)
۱۸۰۸-۱۸۳۹ م	محمود دوم (پسر عبدالحمید یکم)

دوره پنجم

در این دوره، امپراتوری زیر تأثیر اندیشه‌های باختر، از نگاه، فرهنگی و اداری تجدید زندگی کرد.

۱۸۳۹-۱۸۶۱ م	عبدالحمید (پسر محمود دوم)
۱۸۶۱-۱۸۷۶ م	عبدالعزیز (پسر محمد دوم)
۱۸۷۶-۱۸۷۶ م	مراد پنجم (پسر عبدالحمید)
۱۸۷۶-۱۹۰۹ م	عبدالحمید دوم (پسر عبدالحمید)
۱۹۰۹-۱۹۱۸ م	محمد پنجم (پسر عبدالحمید)
۱۹۱۸-۱۹۲۲ م	محمد ششم (پسر عبدالحمید)

از تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ به سرپرستی مصطفی کمال پایه گذاری شد.

۳- اوضاع سیاسی آسیای کهنتر در پایان سده سیزدهم

پژوهش‌هایی که دانشمندان در همین اواخر پیرامون پایه گذاری دولت عثمانی کرده‌اند، پاره‌ای موضوع‌ها را روشن ساخته است که جز از راه روایت‌های عثمانی - بدان گونه که در مرجع‌های قرن شانزدهم و پس از آن نموده شده است - کسی را به آن دسترسی نبود. اکتشاف‌های سکه‌شناسی و آنچه در نبشته‌های باستانی فراچنگ آمده و نیز کارهایی که پژوهشگران در نقد مرجع‌های تاریخی کهن کرده‌اند (مانند روایت‌های گوناگون در باره «اخبار آل عثمان») و مصادر آمیخته به افسانه (مناقب نامه‌ها و ولایت‌نامه‌های طریق‌های صوفیان) پرده از روی پیوندهایی تاریخی برداشته‌اند که تاکنون کسی را یارای تردید درباره آن نمی‌بوده است.

نخستین کانون امپراتوری عثمانی «اوج» یا پاسگاهی مرزی بود بسیار پیشرفته در مرزهای شمال‌باختری سرزمینی که زمانی سلجوقیان قونیه بر آن فرمان می‌راندند و پس از چیرگی مغول بر کیخسرو دوم در سال ۱۲۴۳ میلادی، در دامان هرج و مرج افتاد. آسیای کهن در این زمان رنگ ترکی غلیظی گرفته بود. بیشتر ترکان آناتولی از قبیله‌های «اوغور» بودند که ضمن یورش‌های سلجوقیان و پس از آن بدین پهنه روی آورده بودند. در این اقلیم، همچنین گروه‌هایی از ترکان مسیحی می‌زیستند که از بخش اروپایی امپراتوری بیزانس بدان‌جا آمده بودند و گروه‌هایی از ترکان روسیه نیز افزون بر ایشان. از این گذشته، یورش‌های مغول در باختر دسته دسته پناهندگان را به آسیای کهن‌رانده بود و اینان بیشتر از سلطان‌نشین خوارزم بودند. در میان این پناهندگان بسیاری از ایرانیان نیز دیده می‌شدند. ما اکنون از اندازه توانمندی ماندگاران اصلی یونانی‌نمای آسیای کهنتر آگاهی چندانی نداریم ولی می‌توانیم گمان بریم که بیشترشان به‌ویژه در شهرها می‌زیسته‌اند. تردیدی نیست که تا این تاریخ بسیاری از ماندگاران اصلی قونیه مسلمان شده بودند، اما گروه‌هایی نه‌چندان اندک از مسیحیان نیز در سرزمین‌های باختر و شمال باختری روم یعنی امپراتوری تراپوزان می‌زیسته‌اند. در این‌جا بیشتر اهالی از «لازها» بودند. همچنین کوه‌های ارمنستان میانه و کشور ارمنی کیلیکیه نیز ماندگاره مسیحیان می‌بود (۱۰۸۰-۱۳۷۵ م). چنین می‌نماید که میان مسلمانان و مسیحیان در دوران امپراتوری سلجوقی ناسازگاری اجتماعی سختی فرمانروان نبوده است، بلکه دشوارترین خلاف‌ها شهرنشینان و قبیله‌های بیابان‌نشین ترک و ترکمن (ترکمانان روم) که پس از همسایه شدن با شام و

عراق و ایران، در آسیای کهنتر در گردش بوده‌اند، با یکدیگر می‌داشته‌اند. بسیاری از قبیله‌های ترک، سنت‌های دینی پیش از اسلامی خود را نگه داشتند و پس از درآمدن به اسلام، رنگ این آیین تازه را بر آن زدند. این گرایش به اسلام، پیامد فراخوان درویشان جهانگردی بود که به نام قلندری و حیدری خوانده می‌شدند. اینان از سده یازدهم در سراسر جزء شمالی ایران و ماورای نهر پراکنده شده بودند. دعوت ایشان، آغشته به اندیشه‌های صوفیانه و زیر تأثیر باورهای شیعه بود. ترکمنان نیز پس از کوچیدن به آسیای کهنتر، از همین جریان‌های فکری تأثیری پذیرفته بودند. رهبران دینی ایشان همانند «بقسی‌های» پیش از اسلام بودند و باباخوانده می‌شدند. در سال ۱۲۳۹ میلادی انقلاب «بابایی» بزرگی به رهبری بابا اسحاق در گرفت که حکومت وقت سرانجام موفق به فرونشاندن آن گردید ولی پایداری زندیق‌آبانه طبقات پایین در آسیای کهنتر در تاریخ نخستین سده‌های زندگی امپراتوری عثمانی تأثیری ژرف برجای گذاشت. شکی نیست که شماره این ترکمنان بسیار بیش از طبقات فرمانروا و شهرنشینان بوده و دلیل این مطلب، نام‌های جغرافیای آسیای کهنتر در این زمان است زیرا نام بسیاری از روستاها، رودها و کوه‌های آسیای کهنتر هم‌اکنون ترکی‌سره است که در میان آن نام‌های قبیله‌ای کهن مانند «قای»، «سالور»، «بیات» و «چپنی» دیده می‌شود.

تا آنجا که ترکمنان خصایل سلحشوری خویش را نگه می‌داشتند، بهترین خدماتی به که بر آن گماشته می‌شدند، پاسداری مرزها و گشودن کشورهای تازه می‌بود، ولی چندان که در یکجا آرام می‌گرفتند، با ماندگاران اصلی که در کشاورزی بودند، در می‌آمیختند و این خود تفسیرکننده آن اندیشه‌ها و آداب و عادت‌های دینی شگفتی است، آمیخته به نصرانی‌گری که سپس‌ها گفته شد در میان طبقات پایین مردم آناتولی یافت می‌شده و به روزگار امپراتوری عثمانی به‌ویژه در میان بیروان طریقه صوفیان بکتاشی رواج می‌داشته است. بکتاشیان را به «حاج بکتاش‌ولی» منسوب می‌دارند و می‌گویند که وی از مریدان همین بابا اسحاق پیش‌گفته، بوده است.

فرمانروایان و طبقات بالای این جامعه در روزگار سلجوقیان از راه کیش سنیان به آیین اسلام درآمدند و اینان از این جهت مانده دیگر سلسله‌های سلجوقی بودند. در آمدن اینان را به اسلام از این رهگذر، می‌توان به روزگار فرمانزانی سامانیان در خراسان و ماورای نهر برگرداند. ترکان آسیای کهنتر از زمانی که به اینجا کوچیدند، پیوسته با آن دو اقلیم در پیوند بودند و فرهنگ برین آسیای کهنتر به روزگار سامانیان رنگ ایرانی می‌داشت. این پیوندها روشن می‌سازند که چگونه کیش حنفی، نخست کیش رسمی فرمانروا در آناتولی گشت و سپس به صورت کیش رسمی امپراتوری

عثمانی درآمد. به هر حال، طبقات بالای جامعه از گرایش نیرومند به تصوف که به مرحله‌ای بالارسیده بود، خالی نبودند. سرچشمه این تصوف نیز خراسان بود و جلال‌الدین رومی خود نیز از همین سرزمین برخاسته بود. او در دربار خاندان سلجوق در شهر قونیه می‌زیست و قرن‌ها از رهگذر طریقه «مولویه» بر فرهنگ عثمانی اثر می‌گذاشت. بدین-سان، شهرنشینان با تشکیلات «برادری» در طریقه‌های تصوف آشنا بودند. این تشکیلات داخل در حوزه «فتوت» بودند. اکنون ما از تشکیلات «اخوان» آگاهی بسیاری داریم. گونه‌ای پیوند «برادری» همانند نیز از سوی «غازیان» استوار گردید.

اینک بایسته است که تحول اوضاع را از پایان سده سیزدهم بر اساس این اختلاف دینی و اجتماعی از نگاه بگذرانیم، زیرا امیرنشین‌های کوچک بسیاری که در آن زمان پدیدار شدند، یا زیر تأثیر عقیده سنیان بودند و یا بی‌دینی ترکمنان؛ و این بی‌دینی به ویژه در آغازهای کار امیرنشین نیرومند «قره‌مان اوغلی» - دست کم - بر آن فرمانروا بود.

درباره تاریخ پایه‌گذاری دولت عثمانی در پیشه‌ها، سال ۱۲۹۹ م روی هم‌رفته پذیرفته شده است. در همان زمان امیرنشین‌های دیگری پدیدار شدند که عبارت بودند از: قره‌سی- اوغلو در میسیه، ساروخان اوغلو در لیدیه، آیدین اوغلو در ایونی، منتشه اوغلو در کاریا و تکه اوغلو در کیلیکیه. این خاندان‌ها همگی در این امر با عثمان اوغلو شریک بودند که بر بخش‌های پهناوری از کرانه‌های باختری شبه‌جزیره چیرگی داشتند و متصرفات - شان در پیرامون امپراتوری پیشین سلجوقی جای داشتند. اینان از دودمان فرماندهانی بودند که کار پاسداری مرزهای ترکمنان به ایشان واگذار شده بود و «اوج بکلری» خوانده می‌شدند. این سرزمین‌ها از مرکز فرهنگ اسلامی در آناتولی بسیار دور بودند و افزون بر آن، سران ایشان با یونانیان کرانه‌ها و استعمارگران ایتالیایی ماندگار جزیره‌ها، در تماس بودند. بزخی از این امیرنشینان، مانند ساروخان و آیدین و منتشه، حتا حروف و تصویرهای لاتینی بر سکه‌های خود نقش می‌کردند، ولی مهم‌ترین نشان این امیرنشین‌های کرانه‌ای برخوردار از ناوگانی بود که به ایشان امکان می‌داد بر جزیره-های یونانی و قاره اروپا از سرزمین موره تا دو بروجه یورش بیاورند. از این میان «اوموریک آیدین اوغلو»، در گذشته به سال ۱۳۴۸، به‌ویژه از راه تازش‌ها آوازه‌ای دارد. این تازش‌ها را او با همکاری متحدش کانتاکوزنوس^۲ امپراتوری بیزانس به انجام می-رساند. در این زمان فرصت پیشرفت به سوی باختر برای خاندان عثمانی فراهم بود و سرانجام نیز چیرگی ایشان بر همه امیرنشین‌های دیگر استوار گردید.

1. Bithynia. 2. Cantacuzenos.

در همان زمان در خاور این امیرنشین‌های دریایی، خاندان گرمیان اوغلو در فریجیا سربرآورد. در کنار اینان، خاندان‌هایی کم ارزش‌تر نمودار شدند که عبارت بودند از خاندان اشرف اوغلو در بیشتر (که سپس در خاندان حمید اوغلو ادغام گردید) و خاندان دکزلی اوغلو در لاذقیه (که سپس به خاندان گرمیان اوغلو پیوست) و خاندان معتبر جنبد اوغلو از پافلاگونیا که سپس به نام اسفندیار اوغلو شناخته شد و بر دریای سیاه و سینوب چیره گردید ولی با آنکه پهنه‌های زیر چیرگی این خاندان واپسین با اروپا و به‌ویژه دو بروچه پیوندی داشت، چندان گسترش دریایی چشمگیری بهره آن نگردید. موقعیت قره‌مان اوغلو در کرانه جنوبی مانند اینان بود. این خاندان در سال ۱۲۵۶ پدیدار گردید و به برکت و نفع استراتژیک خود که بر سر راه اصلی شام بود، توانست حکومتی پایدارتر و نیرومندتر از دیگر امیرنشین‌ها داشته باشد.

می‌توان گفت که پهنه‌های گفته‌شده، هرگز بخشی از سرزمین متصرفی مغول در سده چهاردهم نبوده است، زیرا فرمانروایان مغولی که اله‌جایتو (۱۳۰۴ - ۱۳۱۶) و ابوسعید (۱۳۱۶ - ۱۳۲۵) برگماشتند، در قیصریه جای داشتند و بر بلندی‌های آسیای کهنتر و میانه تا آنکارا فرمان می‌راندند. واپسین فرمانروا، تیمورتاش بود که در سال ۱۳۲۷ ناچار شد به مصر بگریزد و «ارتنا» را به‌عنوان نماینده خود بر جای بگذارد. این ارتنا در همان سال، آگهی استقلال کرد و خاندانی به‌همین نام بنیاد نهاد. در پیرامون همین زمان، در سال ۱۳۹۱، در مرعش و البستان، خاندان ذوقدریان پدید آمد. در آن زمان مملوکان مصر در این پهنه‌های جنوب خاوری آسیای کهنتر عامل سیاسی مهمی به‌شمار می‌رفتند و هر دو خاندان قره‌مان اوغلو و ذوقدریان را با ایشان بر خوردهای دوستانه و نادوستانه بسیار می‌بود.

اوضاع دینی و اجتماعی در همه این امیرنشین‌ها بسیار همانند یکدیگر بود. نیروی بک‌ها یا امیران، وابسته به سران قبیله‌ها بود که در درجات گوناگونی از بدویت بودند. از میان همین طبقه فرمانروایانی برخاستند که نیروی نظامی و دینی هر دو را در دست داشتند و اینان همان کسانی‌اند که در برخی جای‌ها «پاشا» خوانده می‌شوند و عثمان اوغلو، تکه اوغلو، آیدین اوغلو، دکزلی اوغلو و جنبد اوغلو از ایشانند. در بسیاری از این پهنه‌ها نیز به کسانی با عنوان «غازی» بر می‌خوریم که گمان می‌رود با تشکیلات «جوانمردان» سنی‌مذهب روزگار سلجوقیان بی‌پیوند نبوده‌اند. دربار این بک‌ها فراهم‌گاه دانشمندان سنی و ادیبانی بود که آثار خود را به زبان ترکی می‌نگاشتند. بیشتر شهرهای بزرگ سنت‌های اجتماعی کهن را نگه می‌داشتند و این مطلب به‌ویژه درباره آنکارا که برکناره متصرفات مغولی بود، راست می‌آید.

۴- دوره نخست (۱۲۹۹-۱۴۰۲)

در روایت تاریخی عثمانیان، اشاره‌هایی به نژاد ترکمنی بدوی بنیادگذار این خاندان برجای مانده است. گفته می‌شود که ارطغرل پدر عثمان، به‌عنوان یکی از فرماندهان نیروهای مرزی (اوج‌بکسی) جای پای خود و قبیله کوچکش را در سوگوداستوار کرده بود. از آنچه درباره نژادنامه ارطغرل و پدرش سلیمان‌شاه گفته می‌شود می‌توان نتیجه گرفت که این دو، شاخه‌ای «قایی» از ترکان اوغوز بوده‌اند. به هر حال، اخبار گوناگونی که درباره ارطغرل و خاندانش گفته شده، آمیخته به افسانه‌های بسیار است و آنچه درباره عثمان و نخستین جنگ‌هایش آمده نیز همین حال را دارد. از میان این منابع می‌توانیم روایتی تاریخی بیرون کشیم به این مضمون که عثمان یا عثمانجق - که قدیم‌ترین شکل شناخته شده این نام است - در حقیقت پسر ارطغرل نبوده بلکه به احتمال استوارتر، وابسته به جمعیت‌هایی از ساکنان غیر بدوی بوده که پیش از ترکمنان، با سنت اسلامی پیوند می‌داشته‌اند. باری، عثمان از «غازیان روم» بوده و به هنگام مرگ پدرش ارطغرل در سال ۱۲۶۵ (۹) او و دیگر جنگجویان (به زبان ترکی «آلب») از بزرگان قبیله شمرده می‌شده‌اند. پیرامون او را گروهی از تشکیلات «برادران» گرفته بودند و احتمال بسیار می‌رود که پدر زن وی «شیخ‌اده‌بالی» نیز از هرجا بر عاسته باشد. او در شمار این «برادران» بوده است. پیامد برخورد همه این عامل‌ها آنکه قبیله به صورت دولتی محلی درآمد و دژ «قرجه‌حصار» را مرکز خود ساخت و سنت اسلامی رفته رفته بر آن فرمانروا شد گرچه پایگاه رهبران دینی پسندیده توده مردم، مانند بابا و دده و ابدال، هنوز هم سخت استوار بود.

تاریخ این امیرنشین کوچک در زمان عثمان و اورخان با تاریخ دیگر امیرنشین‌های آناتولی هم‌روزگار آن تفاوتی نداشت. عثمان از بستگان خود یاری گرفت و پیوند خود را با پاره‌ای از متنفذان استوارگردانید و توانست با چاره‌جویی، حوزه نیرومندی خود را گسترش دهد بدان‌سان که در هنگام مرگ، «سقاریا» مرز خاوری دولتش بود و گمان می‌رود که چیرگی این عثمان در جنوب تا «اسکی‌شهر» هم رسیده باشد. ولی شهرهای کرانه‌ای یونان مانند ازنیق و ازنیقمید و بروسه تا آغازهای فرمانروایی اورخان به خاندان عثمانی نرسیدند و تنها از این زمان بود که بروسه مرکز این دولت گردید. همه این متصرفات نوین، از بیزنس‌ها ستانده شد. بیشتر این بیزنس‌ها فرماندهان دژها بودند زیرا ترکان در اردوکشی‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۲۱ خود کمتر با لشکریان بیزنس به گونه مستقیم کلاویز گشتند. عثمانیان در روزگار اورخان ایالت دیگری را پیوست املاک خود کردند که امیرنشین قره‌سی اوغلو بود و دیری نپایید که عثمان اوغلو به برکت افزودن این امیرنشین، نیرومندترین حکومت کرانه آناتولی گردید.

درباره تاریخ عثمان و اورخان از گفته‌ن این حقیقت نباید غافل شد که اینان با رهبران و فرماندهان کشورهای همسایه پیوندهای بسیار نزدیک داشتند تا آنجا که گفته می‌شود «کوسه میخائیل» امیر دژ «خرمنجق» دوست صمیمی عثمان بوده و پس از چیرگی فرد اخیر بر امیرنشین قره‌سی، غازی اورنوس نیز که اصلاً مسیحی بود، به او پیوست. فرزندان این دو امیر (کوسه میخائیل و اورنوس) سپس در امپراتوری عثمانی از بزرگ‌ترین تیولداران گردیدند. این همکاری بامدادی، میان خاندان عثمان و مسیحیان یونان، رهگذری بود که از همان آغاز، سنت‌ها و عادت‌های بیزانس را به سوی امپراتوری ترکان گذر داد و بسیاری از امیرنشین‌های کرانه‌ای امروز کار عثمانی هم همین حال را داشتند. پس از آن دین‌پیشگان یا «ملاها» رو به فزونی نهاد و بر اثر آن تدریجاً جماعت‌هایی از مسیحیان و ترکمنان بدوی به خاندان عثمانی پیوستند. از این «ملاها» در مأخذهای کهن به نام «دانشمند» یاد می‌شود. برخی از اینان جزو تشکیلات «برادران» بودند و این وابستگی، درباره قاضی «جندرلی قره‌خلیل» شناخته است و همو بود که سپس با عنوان خیرالدین پاشا وزیر محمد یکم شد. بسیاری از این «دانشمندان» از پهنه‌های خاوری آسیای کهنتر آمده بودند. تواند بود که علاءالدین پاشا وزیر اورخان هم از ایشان باشد. به گفته روایت‌های تاریخی، برادر بزرگ‌تر او نیز از ایشان بوده است. بدین ترتیب، این عامل‌های بسیار گوناگون، در روزگار فرمانرانی اورخان که روی هم رفته دوران آشتی و امنیت بود، در تشکیل یافتن آن گونه تمدن و حکومت ویژه، تأثیری به سزا کرد و از اینجاست که می‌توان پیشرفت سپه‌سین امپراتوری عثمانی را تحلیل کرد. ما از تفصیلات آن جز اندکی نمی‌دانیم. حکومت بیشتر چهره ارتشی داشت و شاید از نمونه سلجوقیان پیروی می‌کرد. بخش کردن زمین میان امیران فتودال را می‌توان به سازمان‌های بیزانسی کهن منسوب دانست. به روزگار اورخان تیول‌ها به افراد نیروی نوبنیاد سواره نظام داده می‌شد و اینان را «مسلم» می‌خواندند. همچنین در روزگار او نیروی پیاده نظام، شناخته بانام «یایا» نیز پایه‌گذاری شد زیرا نیروهای نامنظم «آق‌جی» که در اصل از قبیله‌های ترکمن فراهم آمده بودند دیگر وافی به مقصود نمی‌نمودند. هم در این روزگار بود که لقب پاشا به سیاستمداران و سپاهیان داده شد (مانند سنان پاشا که به روزگار اورخان بدین نام خوانده شد) درحالی که این عنوان پیشتر ویژه جنگجویان درویش بود.

کشورگشایی‌های این دولت جوان به گونه طبیعی به سوی باختر متوجه بود چنان که دو خاندان آیدین و ساروخان نیز عیناً بر جزیره‌ها و کرانه‌های یونان تازش می‌آوردند. پیش از آن در روزگار اورخان چندین یورش بر آن سوی تنگه داردانل (Hellespont) انجام یافته بود که با اتحاد وی با امپراتور کانتاکوزنوس و جنگ‌های درونی کشور واپسین بی‌پیوند نبود. با این حال، در سال ۱۳۵۳ با تازش مشهور سلیمان پاشا پسر اورخان،

تصرف شهرهای کرانه‌ای اروپا آغاز شد و پس از آن در سال ۱۳۵۷ گالیپولی اشغال گردید. این تازش‌ها، پیش درآمد جنگ‌هایی بود که مراد و بایزید یکم بصدان دست یازیدند و صحنه آن تقریباً محدود به روملی بود. عثمانیان نخست همه تملکات بیزانسی‌ها واقع در باختر کنستانتین‌پول (قسطنطنیه) را تصرف کردند و شهر ادرنه که در سال ۱۳۶۱ گشوده شد، در سال ۱۳۶۵ پایتخت اروپایی مراد گردید. آنگاه یورش‌های پیاپی بر سرستان و بلغارستان آغاز نهاد و عثمانیان جای پای خود را در بیشترین بخش‌های کشور بلغارستان کنونی استوار کردند. پایداری مردم سرب در نبرد ۱۳۸۹ قسوه درهم شکسته گشت و در همین جا مراد یکم کشته شد و «اخلاق»^۱ به صورت استانی عثمانی درآمد. عرصه کار-زارهای بایزید بازم گسترش یافت و مجارستان و بوسنه و جنوب یونان را دربر گرفت، ولیکن زمین‌گشایی‌های عثمانیان در این کشورها به چیرگی ایشان نینجامید با اینکه ترکان در نبرد ۱۳۹۶ نیکوپلیس بر نیروهای متحد مجارستان و آلمان و فرانسه پیروز شدند. اینک کنستانتین‌پول زیر نفوذ ترکان درآمد و بازچه ایشان شده بود چنان که به هر صورتی می‌خواستند، نفوذ خود را بر آن اعمال می‌کردند. در عین حال، هنوز این شهر به گونه پیاپی گشوده نشده بود گرچه بایزید بر گرد آن تقریباً دژی همیشگی کشیده بود. سیاست عثمانیان در آسیای کهنتر صورت دیگری داشت. آنکارا در سال ۱۳۵۹ از راه آشتی در دست ایشان افتاد و مراد بر بسیاری از سرزمین‌های خاندان گرمیان اوغلو به عنوان ارمغان عروسی پسرش دست انداخت و در دو حمله‌ای که به سال ۱۳۸۶ و ۱۳۹۱ بر ضد خاندان قره‌مان سامان داده به نرزش گرایید. چنین می‌نماید که اشغال کامل قونیه و سیواس و قسطنطنیه در سال ۱۳۹۲ پیامد ضروری سیاستی بود که ترکان عثمانی وجود آن را به دنبال تازش تیمور احساس می‌کردند. همین مرد بود که سرانجام به سال ۱۴۰۲ در نبرد آنکارا شتابکاری بایزید را فرو نشانید. حقیقت این است که بسیاری از کشور گشایی‌های بایزید مانند فتوحات خود تیمور، عمری کوتاه داشتند.

در حالی که پادشاهان سرگرم تکاپوهای ارتشی بودند، کار سامان دادن حکومت در دست سیاستمداران‌شان بود که مشهورترین‌شان را می‌توان «جندرلی قره‌خلیل» خواند که سپس به نام خیرالدین پاشا خوانده شد. پایه‌گذاری سازمان ینی‌چری را به او نسبت می‌دهند و همچنین بخشیدن یک پنجم غنیمت‌های جنگ را به پادشاه، از ابتکارات اومی دانند. ینی‌چری‌ها از میان اسیران مسیحی گزین می‌شدند. دلیلی در دست نیست که نظام «دو شرمه» در سده چهاردهم میلادی اجرا شده باشد. حقیقت این است که پایه‌گذاری سازمان ینی‌چری بر شیوه «برادران» و «جنگاوران» و پیوند ایشان با طریقه درویشان بکتاشی،

بار دیگر از اثر سنت‌های دینی امپراتوری که یکی از ویژگی‌های آن بود پرده برمی‌دارد. نخستین بک‌های خاندان عثمانی که مأخذهای کهن از آغاز ایشان را به لقب «خنکار» (از واژه فارسی خداوندگار) خوانده‌اند، برخی از سنت‌ها و عادت‌های سلجوقیان مانند گرفتن عنوان‌هایی با پسوند دین و دنیا را دنبال کردند ولی این عادت‌ها از زمان مراد یکم متروک ماندند. مراد نخستین کس بود که خود را در نبشته‌ها «سلطان» خواند. این فرمانروایان، همچنین، سنت دیگر امیران آناتولی در کار زن شدن از خانواده «بزرگان» ترسارا دنبال کردند. اورخان نخستین کس بود که شاهزاده خانمی از بیژانس را به زنی گرفت. با این حال، برخی از نام‌های نخستین سلطان‌ها چنانچون مراد و بایزید، از محافظت بر سنت‌های کهن شیعی - صوفی پرده برمی‌گیرد. شمشیر بستن سلطان‌ها را نیز می‌توان به همین روزگار منسوب دانست و شاید این سنت، نمودگاری از ورود ایشان به رسته «جنگاوران» باشد. یکی از رخداد‌های مهم نخستین سده‌های تاریخ عثمانی وادار کردن مردم به مهاجرت است. بایزید یکم این عادت را که نزد خاوریان رایج بود دنبال کرد و بیشتر مردم را به کوچیدن از خاور به باختر واداشت. شاید راندن مردم بدین‌سان به سوی باختر، یکی از انگیزه‌های ایجاد بیژاری میان عثمانی‌ها و خاندان قره‌مان اوغلو شده باشد. همین بیژاری و چیزهایی مانند آن، علت پیدایش ناسازگاری دینی در آناتولی گردید.

۵- دوره دوم

بار دوم که تیمور از آسیای کهنتر بیرون رفت، شیه جزیره را به همان صورت پاره پاره‌ای برجای گذاشت که از چندین قرن پیش بود: امیرنشین‌های کرانه باختری، و نیز قسطنطنیه و قره‌مان، به فرمانروایان همان خاندان‌هایی رسید که از پیش بر آن فرمان می‌راندند. از میر اوغلو جنید که مردی ریاست‌خواه بود، در سال ۱۴۰۳ جانشین یکی از همین امیران شده بود. پس دو پسر بایزید، عیسا و محمد، به ترتیب در بروسه و آماسیه مستقر گشتند. گرچه کشورگشایی‌های تیمور به متصرفات اروپایی عثمانیان، مانند گاه سلیمان، آسیبی نرسانید، ترکان پس از بازگشت دولت، مرکز خود را به آناتولی بردند و در اینجا بود که محمد توانست به زودی سرزمین‌های پهناوری از آن‌میان پایتخت کهن بروسه را تصرف کند. آنگاه نخستین خواسته محمد بازستاندن مملکات اروپایی ترکان بود که نخست به دست سلیمان و پس از او به دست موسا افتاده بود. این محمد تا سال ۱۴۱۳ نتوانست دیگر امیرنشین‌های آناتولی را پیوست این دولت نخواستند کند. مراد دوم و «محمد کشورگشا» نیز راه او را دنبال کردند. در اینجا نیز بی‌خونریزی بسیار - مگر در باره رقیبان دیرین عثمانی‌ها یعنی خاندان قره‌مان - کشورهای آناتولی پیوست امپراتوری

گردید. حتا دربارهٔ خاندان قره‌مان هم نیک‌رفتاری پیشه کردند و در این راه به جد پیش رفتند. زادگان این خانواده‌ها به پایه‌های ارتشی بلند رسیدند. محمد دوم گشودن آناتولی را با تسخیر طرابوزان در سال ۱۴۶۱ به پایان رسانید، آنگاه قره‌مان‌ها را از میان برداشت و در پیامد، رو در روی آق قویونلو در شمال و دولت مصر در جنوب خاوری ایستاد. نبرد سهمناک آق قویونلو که در سال ۱۴۷۲ رخ نمود، پیامدهای مصیبت‌بار یورش تیموری را دربر نداشت زیرا ترکان عثمانی اینک‌دیگر به پایگاهی تواناتر برآمده بودند. در روزگار بایزید به جای اوزون حسن، دولت ایرانی جوان صفوی در همسایگی عثمانیان قرار گرفت. دوران این پادشاه به سر آمد بی‌آنکه قلمرو حکومت عثمانی در جهت آسیا گسترش یافته باشد گرچه میان سپاهیان مصر و عثمانی در مرزهای شام جنگ‌های چندی در گرفته بود.

در دوران سلطنت محمد یکم و بایزید دوم، مهم‌ترین هدف عثمانی‌ها استوارسازی پایه‌های حکومت‌شان در اروپا بود. سلطان‌های عثمانی بیشتر وقت خود را در اروپا گذرانده و جنگ را شخصاً رهبری کردند. در روزگار محمد یکم به علت پیشروی ترکان در آلبانی و موره، میان ایشان و ونیزی‌ها کشمکش در گرفته بود و در زمان پادشاهی مراد دوم به علت یورش‌ها و کشورگشایی‌های عثمانی‌ها در سربستان و موره، دولت مسیحی بزرگی به نام مجارستان به دشمنی با ایشان برخاست. بیشتر این یورش‌ها و زمین‌گشایی‌ها در آلبانی و موره به فرمان خود پادشاه انجام نمی‌شد بلکه فرماندهان پهنه‌های مرزی از پیش خود به چنین کارهایی دست می‌بازیدند. نخستین پیامد این کشورگشایی‌ها بیشتر این می‌بود که شهرهایی اندک فراچنگ آید و بر پادگان آن امیری به نام «صوباشی» گماشته شود. ادارهٔ کشورهای گشوده بیشتر به دست رهبران محلی سپرده می‌شد که مسئول گردآوری بازوستا و پرداخت گزیت می‌بودند. بدین سان کنستانتین پول و دیگر استان‌های بی‌زانس تا مدت‌های دراز استقلال‌گونه‌ای برای خود نگه داشتند و بارها توانستند چنبر محاصره را از پیرامون خود بشکنند، ولی رفته‌رفته عثمانیان بر این دژها که مردم آن از استقلال سیاسی و فرهنگی برخوردار بودند، چیره شدند.

گشوده شدن کنستانتین پول در سال ۱۴۵۳ که اثری ژرف در میان ترکان و اروپاییان هردو، برجای گذاشت، جز تحقق بخشیدن به بخشی از نقشهٔ سیاسی محمد دوم دربارهٔ کشاندن سراسر نیم جزیرهٔ بالکان به زیر فرمان مستقیم ترکان، چیزی نبود و این آرمان تقریباً به هنگام مرگ او به حقیقت پیوسته بود. اما ونیزیان هنوز املاکی در آلبانی و موره داشتند و بلغراد در شمال نیز در دست مجاری‌ها بود ولی خود بوسنیه

از سوی بلك‌ها ترك گردانده می‌شد. به همین ترتیب جزیره‌های دریای اژه به جز رودس به دولت عثمانی پیوستند و دیگر امیرنشینی که فرمانروایی خودی داشته باشد، جز امارت‌های دانوبی اخلاق و مولدادی نماند و در سال ۱۴۷۵ خانات کریمه نیز بر همین راه رفته بودند.

دولت‌های مسیحی در این مدت سرگرم نقشه‌کشی بودند و خود را برای جنگی صلیبی برای بیرون راندن ترکان از اروپا آماده می‌کردند و در همان حال می‌کوشیدند که با دولت‌های ترك‌ستیز آسیا اتحادی درست کنند. ولی در این زمینه کار چندانی سامان داده نشد. تنها هونیاد مجاری، «ولاد دراکول» اخلاقی، اسکندربك آلبانی و دریانوردان ونیزی توانستند زبان‌هایی زودگذر بر عثمانیان فرود آورند.

اگر ترکان چنان دژ استواری در آناتولی نمی‌داشتند آن همه پیروزی در اروپا به دست نمی‌کردند ولی شکست‌تر آن بود که دولت‌شان در اروپا چنان پایدار ماند. شاید بزرگ‌ترین دلیل این باشد که در نیم جزیره پاره بالکان در آن زمان، دولت مسیحی نیرومندی نبود. روزگار بایزید دوم که در سنجش با روزگاران دیگر، امن و آرام بود، سپری شد و کشمکش در آسیای کهنتر و نیم جزیره بالکان در نگرفت. درگیری میان آلبانی و موره دنبال شد ولی روی هم رفته چهره محلی داشت و امپراتوری عثمانی باز هم نیروی خود را افزون کرد چنان که به خوبی می‌توانست از پس رویاروی شدن با همسایگان تازه خود در آسیا بر آید. جنگی که سلطان سلیم یکم در برابر ایران به راه انداخت تا اندازه‌ای دنباله جهانی فعالیت‌ها و سیاست ضد شیعی او در آسیای کهنتر بود. در پرتو همین جنگ بود که ترکیه توانست آذربایجان را به گونه موقت و کردستان و شمال میانرودان را برای روزگاری دراز اشغال کند. دیری نگذشت که سلیم توانست فقط در يك جنگ [به سال ۱۵۱۷] کشور مصر را پیوست خالك عثمانی کند در حالی که ترکان در روزگار بایزید از هم‌آورد شدن با مملوکان مصر درمانده بودند. پیامد آنکه قلمرو ترکان باز هم گسترش یافت و دو حرم [مکه و مدینه] را دزیر گرفت و پس از چندی یمن را نیز شامل شد. در روزگار سلیمان قانونی به ویژه پس از گشودن مجارستان که یکی از دو دولت بزرگ ضد عثمانی در اروپا بود. گسترش قلمرو ترکان به بالاترین پایه خود رسید. در عین حال اینان به این درجه هم خرسند نماندند و کار را به محاصره وین کشاندند. ولی این دولت «مظفر» نتوانست رقیب نیرومند دیگر خود و نیز را از پای در آورد. محمد دوم در گذشت و میان دو دولت، جز به گونه پراکنده، پس از مرگ او جنگی در نگرفت. امپراتوری عثمانی هرگز در دریا برتری به دست نیاورد و این ناتوانی به ویژه در نبرد «لپانتو» یعنی

اندکی پس از روزگار کشور گشایی‌ها، نمودار شد. ترکان، جزیره رودس را گشودند ولی هرگز بر مالت دست نیافتند. درست است که کمال رئیس در روزگار بایزید و پس از او خیرالدین بار بروسه و جز آن‌دو، در دریا خودنمایی‌هایی کردند و نفوذ سیاسی ترکان را بر کرانه‌های شمالی افریقا و اقیانوس‌هند برقرار ساختند، لیکن این کارها هرگز بی‌شباهت به ترکتازی دزدان دریایی نبود. ولی در بخش آسیای امپراتوری، ادامه جنگ‌ها به کشاکش بغداد و عراق انجامید و سلطان ترک به راستی «سلطان البرین والبحرین» شد.

در خلال این مدت، در این دوره دوم که به نام روزگار پیروزی نامیده شده، تحولاتی دینی و اجتماعی در درون امپراتوری رخ داد که شگفتی آن کمتر از گسترش سترگ قلمرو دولت نبود. ترکان در آغاز کار با ایمانی شک‌آلود، به اسلام درآمدند ولی این شک و تردید سپس‌ها از میان طبقات بالا رخت بریست و ایتان در زندگی خود بی‌چون و چرا از سنت اسلامی پیروی می‌کردند. بسیاری از فقیهان اسلامی از کشورهای خاور زمین کوچ کردند و به سوی مرکزهای تازه فرهنگ عثمانی روی آوردند. حتا فقیهانی از خاندان مسیحی (مانند «ملاخسرو») توانستند بی‌ترس و پروا به رهبران کیش رسمی دولت بیبوندند. وابستگی به طایفه‌ها و کیش‌های صوفیان، گرچه در پوششی سنی گرایانه، ادامه یافت. مردم عموماً به صوفیگری و آیین درویشان گرایش داشتند و آثار سنت‌های کهن صوفیان به شکل‌های گوناگون از آن میان در نامگذاری‌ها خودنمایی می‌کرد و به این ترتیب زندگی خود را دنبال می‌کرد. دور نیست که بنیادگذاری آن پایگاه بلند، پایگاه «شیخ الاسلام» نیز بازمانده نفوذ کهن رهبران صوفیه در سازمان دولت باشد. ارزش این پایگاه نخستین بار در روزگار مراد دوم آشکار شد و پس از آن با گذشت زمان از سوی قانون پشتیبانی شد. از سوی دیگر، نبرد با اندیشه‌های تند نهفته در گرایش‌های صوفیانه شیعیان نبردی که از روزگار کهن در آسیای کهنتر جریان داشت، بارها به قیام در برابر دولت انجامید. از این میان بود شورش سال ۱۴۱۵ که بدرالدین اوغلو قاضی سماوند با آن در پیوند بود و شورش شاه‌قلی پیوندی استوار با آن جنبش سیاسی و دینی هم - روزگاری داشت که به پایه‌گذاری دولت صفوی در ایران انجامید. از همین‌رو، خطر قزلباش خطری جدی بود که هستی دولت عثمانی را از بنیاد بیم می‌داد و از همین‌جا می‌توان به‌رازی خشونت در نابود کردن شیعیان در روزگار سلطان سلیم یکم پی برد. فرمانروا - یان مسلمان به حکم سنت اسلامی در رفتار با یهودیان و مسیحیان جانب ملایمت را می‌گرفتند چنان‌که هیچ‌کس وادار به‌رها کردن کیش خود و پذیرش اسلام نمی‌شد مگر کودکان مسیحی که بر پایه نظام «دو شرمه» به خدمت سپاهی‌گری گماشته می‌شدند. درست است که بسیاری از کلیساها - مانند ایاصوفیه - تبدیل به مسجد شدند ولی سنتی که بی‌درنگ پس از گشودن کنستانتین پول مبنی بر رفتار با رومیان ارتودوکس و یهودیان به عنوان

جماعت‌های خود فرمان در پیش گرفته شد، بهترین دلیل برسیامتی است که به گونه جدی از سوی سلطان‌های عثمانی دنبال می‌شد. تعصب مسلمانان جز در پایان سده شانزدهم خودنمایی آغاز نکرد.

در امپراتوری عثمانی، وجود شخصی هر سلطان اهمیتی بسیار در بقای دولت می‌داشت و این اهمیت در سراسر این دوره رو به افزایش بود. گواه این مطلب از یک سو این است که پس از درگذشت هر سلطان، خطر شورش سپاهیان، امنیت دولت را تهدید می‌کرد و از سوی دیگر این که تا اعلام پادشاه جدید، مرگ پادشاه پیشین با انواع چاره‌جویی‌ها پنهان نگه‌داشته می‌شد. افزون بر این، آشوب‌های سختی که جویندگان پادشاهی به‌راه انداختند و سنت برادرکشی [کشته شدن پسران پادشاه در گذشته بردست برادرشان: پادشاه کنونی] که بایزید ابتکار کرد (و پیامد قطعی آن آشفتگی‌ها بود) از جمله شواهد بر اهمیت شخص سلطان است. کمکی که به این طالبان تاج و تخت عثمانی می‌شد، به‌راستی یکی از بهترین وسایلی بود که دشمنان مسیحی امپراتوری، برای ضربت زدن بر آن به کار می‌گرفتند. اما رعیت‌های مسیحی دولت چندان اهمیتی به فتح عثمانی ندادند زیرا محمد دوم همه حقوقی را که رهبران دینی و متصدیان امور دینی ایشان در دست داشتند، پس از گشودن کنستانتین پول به سود ایشان در دست گرفت.

جنگ‌های تیمور بار دیگر مایه جا به جا شدن نژادی گسترده‌ای میان ملت‌های آسیای کهنتر گردید و در روزگارهای سپسین نیز سلطان‌ها سنت جا به جا کردن ملت‌ها را دنبال کردند و از آن میان به ماندگار سازی مردم از پهنه‌های گوناگون آناتولی (استانبول) در کنستانتین‌پول - که در این زمان محل تقاطع راه استراتژیک بنیادی آسیای کهنتر شده بود - دست زدند. بدین سان ادرنه یک شهر کهن گردید. ترکانی که در روملی استقرار یافتند همواره در کنار مسیحیان این مناطق می‌زیستند. شمار اینان نسبت به نواحی گوناگون فرق می‌کرد. ولی ورود آن‌ها از مردم بوسنه و آلبانی در دین اسلام، به دلایل دیگری مربوط می‌شود.

حقیقت این است که فرمانروایی این اوضاع بر ترکیه اروپا، اثر بسیاری بر تحول و پیشرفت نظام سیاسی عثمانی که در روزگار سلیمان یکم به نقطه اوج خود رسید، برجا گذاشت. آغاز پایه‌های این تکامل درونی تمدن عثمانی را باید در روزگار مراد دوم به موازات یکپارچگی مذهبی (سنی‌گری) ترکان جست‌وجو کرد. اینک بیشتر سران دولت و فرماندهان ارتش از مسیحیان تازه‌مسلمانی بودند که ریشه ژرف آلبانی، اسلاوی، یونانی یا کشورهای دور دست باختر می‌داشتند. خانواده‌های کهن آسیای کهن مانند آل میخال- اوغلو و اورنوس اغلب به مرتبه دوم تئزل یافتند و دارای تیول‌های گسترده در دانوب و تسالی گشتند. پایگاه بلندخان‌دان چندراوغلو پس از کشته شدن خلیل‌پاشا، اندکی پس از

گشوده شدن کنستانتین پول، از میان رفت. مسیحیان تازه مسلمان از هیچ خدمتی در راه امپراتوری دریع نورزیدند، لیکن چیرگی سلطان بر مراکز قدرت و در دست گرفتن سر رشته همه کارها از سوی وی، مانع از پدید آمدن طبقه‌ای از اشراف شد که نسل اندر نسل عنوان اشرافیت را به فرزندان خود مانندند. شاید علت این امر سنت دموکراتیک اسلامی است که از «شرافت موروثی» جلوگیری می‌کند. در این زمان سیاستمداران و بزرگان سپاه (بک‌لربک‌ها و سنجاق‌ها) بندگان (قول) سلطان بودند و نسبت به پدران‌شان در سده گذشته، از آزادی بسیار کمتری برخوردار بودند. فقیهان و دانشمندان، آزادی بیشتری از ایشان داشتند و همچون طبقه‌ای از دینمردان درآمدند که «شیخ‌الاسلام» بر سرایشان بود. در میان ایشان، گونه‌ای اشرافیت کلیسایی پدیدار شد. بدین سان، گروه فرمانروای عثمانی تازه‌ای پیدا شد که بیشتر افراد آن نژاد غیر ترک داشتند. اینان بر پایه آیین‌های دو شرمه از میان مسیحیان تازه مسلمان به خدمت دولت گرفته می‌شدند. در این احوال به ناچار اثر سازمان‌های بی‌زانی در دستگاه دولت پدیدار گردید و سیستم قضاوت و شیوه کار تشکیلات قضایی هم از این تأثیر بر کنار نماند. طبقات و اصناف کارگران به گونه دقیق تنظیم یافتند. بهترین یادگاری که از این جریان می‌شناسیم مربوط به قوانین محمد یکم و سلیمان دوم است. ارتش اساساً از افراد «سپاهی» تشکیل می‌شد که سازمان آن از نظر جنگی وابستگی استواری به اداره اقلیم و بی‌چری‌هایی داشت که برای نخستین بار در روزگار مراد دوم، احتمالاً به سال ۱۴۳۸، به شیوه دوشرمه سازمان یافتند. در کنار «سپاهیان»، سربازان نامنظم کهن به نام «آقچی‌ها» و «عزب‌ها» بودند. توپخانه برای نخستین بار در محاصره کنستانتین پول از سوی محمد دوم به کار گرفته شد. پس از پایه‌گذاری نیروی دریایی، بیشتر «عزب‌ها» به خدمت ناوگان عثمانی درآمدند ولی کار پارو زدن را اسیران مسیحی که به صورت برده درآمدند، انجام می‌دادند. به هر حال، ناوگان عثمانی هرگز به پایه اهمیت دیگر نیروهای ارتشی نرسید. بیشتر درآمد دولت، یا درآمد سلطان، از خراج روز افزونی بود که رعیت‌های غیرمسلمان امپراتوری می‌پرداختند و یا از جزیه‌ای که بر دولت‌های نیمه مستقل بسته می‌شد. انواع گوناگون مالیات نیز پول بی‌حساب به خزانه ترکان می‌ریخت. کار بازرگانی بیشتر در اختیار یونانیان بود ولی بازرگانی برون‌ی انحصاراً در دست کولونی‌های بازرگانی ونیز، جنوا و فلورانس بود. حکم این مستعمره‌داران، حکم اهالی غیر ترک آن سرزمین‌ها می‌بود و افزون بر آن، دولت عثمانی ایشان را از آزادی عمل بسیاری زیر نظر کنسول‌های خودشان برخوردار ساخته بود و از آن میان کار محاکمه ایشان در دست این کنسول‌ها بود. این عطیه‌ها را سلطان ضمن قراردادهای مشهور «کاپیتولاسیون» بخشید و ضمن همان قرارداد، میزان مالیات بازرگانی دریافتی از بیگانگان را که بر پایه قوانین اسلامی

«مستامن» خوانده می‌شدند، تعیین کرد. درباره جنگ‌های عثمانیان به‌ویژه باید به یادداشت که نبرد با ونیز پس از هرپیمان آشتی (۱۴۵۴، ۱۴۷۹، ۱۵۰۲، ۱۵۴۰) از سر گرفته می‌شد و «امتیازات» نیز تنها پس از آن شکل پیمان‌های دو جانبه دولتی به‌خود گرفت. امتیازهای معروفی که در سال ۱۵۳۵ به دولت فرانسه داده شد، بر همین شیوه انجام گرفت گرچه اهمیت سیاسی آن از آنچه به جمهوری‌های ایتالیا داده شد بیشتر بود. این امتیازها مقدمه کاهش اعتبار جهانی دولت عثمانی در دوره آینده بود. شکاف میان تمدن عثمانی و تمدن اروپای میانه و باختری در پایان‌های سده‌های میانه، به آن گونه‌ای که در سده‌های سپسین دیده شد، چندان ژرف نشده بود. دیده می‌شود که دلبستگی محمد دوم به هنر نقاشی، و پیوندهای استوار دوستی که میان او و فرمانروایان و هنرمندان ایتالیا برقرار بود، تا اندازه‌ای به او در میان رهبران نهضت شکوفنده در همان روزگار پایگاهی والا بخشید. باری، دیری نپایید که سبک اسلامی دیگر باره بر زندگی مردم فرمانروا شد.

۶- دوره سوم (۱۵۶۶-۱۶۹۹ م)

دولت عثمانی در پایان فرمانروایی سلیمان یکم خود را از سوی خشکی در میان دو همسایه نیرومند یافت که یکی امپراتوری اتریش در اروپا بود و دیگری دولت صفوی در آسیا. از این‌رو، دو استان یوسنه و مجارستان، که هر دو متعلق به ترکان بودند، دژهای عثمانی در برابر اتریش شمرده می‌شدند. عثمانیان در همان حال، امیرنشین‌های فرو رفته‌تر در خاور را به صورتی نیمه مستقل نگاه داشتند که عبارت از ترانسیلوانیا، اخلاق، مولداوی و امیرنشین تاتاری کریمه بودند. ترکان عقیده داشتند که لهستان و قفقاز و حتا کشورهای مسکونی هم از این جهت که حایلی میان دو امپراتوری عثمانی و اتریش است، همین وضع را دارد. عثمانی در طی این دوره چندین بار خواهان اسقلال و امنیت این کشورها گردید. ولی اوضاع جغرافیایی آسیا چنان نبود که امکان وجود کشورهایی را میان دو امپراتوری (ایران و عثمانی) فراهم سازد، مگر در مورد گرجستان که ترکان به سال ۱۵۷۸ آن را گشودند و سرسپرده خود ساختند. از این گذشته، نظام فتودالی عثمانی مایه پیدایش امیرانی شده که به نام «پاشا» خوانده می‌شدند و همینان بودند که در مرزهای ایران در کردستان سر بر آوردند. امیران دروز در شام و شریف مکه در حجاز از این دسته بودند. درباره یمن می‌توان گفت که ترکان میان سال‌های ۱۵۵۸ و ۱۵۷۰ میلادی آن را باز ستاندند و به متصرفات خود افزودند. کار عثمانیان بدانجا کشید که پس از سال ۱۵۵۰ توانستند «مصوع» در کرانه آفریقا را به زیر چیرگی خود در آورند و در کارهای حبشه دخالت ورزند ولی به دنبال جنگ بدفرجام ۱۵۷۸، در این منطقه فرصت از دست ایشان بیرون شد. در این هنگام کشور مصر همچنان تا اندازه‌ای زیر فرمان پاشای ترک بود، در حالی که دولت‌های کم‌اهمیت

بربر تقریباً مستقل بودند و شریف مراکش در سال ۱۵۸۰ حکومت عثمانی را گردن نهاد. این نظام سیاسی کلی برای امپراتوری عثمانی، در دوره سوم فراهم آمد چرا که میان امپراتوری ترکان و کشورهای اروپایی گونه‌ای ترازمندی برپا گردید.

جزیره قبرس در سال ۱۵۷۱-۷ به روزگار سلیمان دوم گشوده شد که در حقیقت می‌توان گفت بر اثر شایستگی «محمد سوگلی پاشا» در اداره کارهای دولتی انجام گرفت. ولی این پیروزی پس از شکست سخت لیانتو بود، شکستی که نخستین ناکامی ارتشی بزرگ امپراتوری ترک به‌شمار آمد. ناتوانی ترکان از پیشرفت، به‌ضعفی درونی انجامید که نشانه‌های آن به‌گونه کلی در تازش‌های ناکام عثمانیان به‌اتریش (شکست کرزتس Keresztes به سال ۱۵۹۶) و ایران (از دست رفتن تبریز و ایروان در سال ۱۶۰۳) آشکار شد و این سستی به‌ویژه در پیمان آشتی ناخوشایند زیتواتوروک (Zsitvatorok) با اتریش به سال ۱۶۰۶ نمودار گردید. پیمان آشتی ۱۶۱۲ با ایران که در زمان سلطنت پادشاه نیرومند ایرانی شاه‌عباس بزرگ بسته شد، نیز همین حکم را داشت. دو امیرنشین ترانسیلوانیا و رومانی در واپسین دهه‌های سده شانزدهم یک‌چند مستقل زیستند و لهستان نیز از سال ۱۵۷۲ در رویدادهای سیاسی و ارتشی پیچیده مرزهای شمالی دولت عثمانی تأثیری به‌سزا داشت. یورش‌های قزاقان در کریمه هنوز خطر یک سده سپس را که نیروی مسکوی آغاز خودنمایی کرد، به‌بار نمی‌آورد. هم‌چنین ضعفی که بر اثر جنگ‌های سی‌ساله بر دولت‌های اروپای مرکزی چیره شد، فرصتی شایان برای دولت ترکیه پدید آورد.

از میان دولت‌های اروپای باختری برخی با ترکان پیوندهای دوستانه داشتند. فرانسه نخستین دولتی از این دست بود، آنگاه بریتانیا در سال ۱۵۸۰ و سپس هلند در ۱۶۱۳ بود که روی خوش به‌ترکان نمود و این‌گونه پیوندها روی هم‌رفته به‌سود عثمانی می‌بود. اسپانیا در این زمان، یعنی در پایان سده شانزدهم، دیگر خطر دریایی مهمی شمرده نمی‌شد. برپایه این نکته که عثمانی هرگز در دریا نیرویی شگرف نبود، پیوندهای این کشور با ونیز همواره بازیچه کارهای شگفت و ناگهانی از هردو سوی بود. یکی از این کارها پیوست کردن قبرس بود و پس از آن در درازای سده هفدهم نیز پیشامدهایی رخ داد که شگفتی آن کمتر از این کار نبود و از آن میان چیره شدن ترکان بر جزیره کرت (۱۶۴۵-۱۶۶۶) و یورش‌های خطیر ونیزیان بر موره (در حدود سال ۱۶۵۵) را باید نام برد. کار این یورش‌ها به‌جایی رسید که حتا کنستانتین‌پول نیز یک‌چند در معرض خطر قرار گرفت. به‌رحال پیوندهای دو کشور نسبتاً دوستانه بود زیرا نیروی عثمانی در اروپا بر ونیز می‌چربید. در آسیا ناتوانی ترکیه به‌بیرون رفتن مسوقت بغداد از دست آن در ۱۶۲۳ انجامید و بار دیگر خطر ایران برای امپراتوری به‌شکلی جدی درآمد. لیکن در اینجا با تجدید سازمانی که در زمان مراد چهارم در ارتش عثمانی داده شد، هیبت سابق

آن بازگشت. در روزگار مراد، و پس از درگذشت شاه‌عباس بزرگ، سپاهیان عثمانی به ایران یورش آوردند و تبریز و ایروان و سرانجام بغداد را (در ۱۶۳۸) گشودند. سال ۱۶۳۹ سرآغاز روزگاری دراز دامن بود که طی آن پیوندهای ایران و عثمانی آشتی-آمیز گشت. پس از ۱۶۴۰ از جایگاه نیرومند امپراتوری برای استوارسازی نفوذ آن در ترانسیلوانیا و دو امیرنشین دانوب استفاده شد، چنان‌که پیشتر در گشودن جزیره کرت از آن سود برده بودند. از این جایگاه نیرومند هم‌چنین در استوار کردن مرزهای دولت در شمال دریای سیاه بهره‌برداری شد و عثمانیان آرزو را از قزاقان ستانند و در این منطقه که پیشتر در دست حکومت مسکوی بود، به سال ۱۶۶۰ استحکاماتی ساختند. درست در همین سال عثمانی و اتریش (که اینک جای تازه‌ای گرفته بود) با یکدیگر به ستیز پرداختند و این کشمکش تا اندازه‌ای رنگ صلیبی به خود گرفت چنان‌که حتا فرانسه نیز هم‌پیمان اتریش گردید (شکست سنت گوتار St. Gothard به سال ۱۶۶۴). این درگیری تنها مقدمه‌ای بود برای واپسین نبرد با اتریش که با محاصره ناکام وین در ۱۶۸۳ آغاز گردید و با فروافتادن استان عثمانی مجارستان و یورش سپاهیان اتریش به نیم جزیره بالکان، به پایان رسید. به دنبال آن پیمان آشتی کارلوویتز Carlo witz امضا شد و این بار ترکیه که باز به سختی ناتوان شده بود، مجبور شد تقریباً از سراسر مجارستان چشم‌پوشد، از دعای خود در ترانسیلوانیا صرف‌نظر کند و فرمانروایی و نیز را بر موره به رسمیت بشناسد.

ناتوانی عثمانی در آغاز این دوره اساساً مربوط به وضعی بود که از خود این خاندان ناشی می‌شد به این بیان که در درازای سده شانزدهم دریافتند که جز با دنبال کردن جنگ نمی‌توانند وضع موجود خود را نگاه‌دارند و حال آنکه در آن زمان بایسته بود خود را برای شرایط دوران آشتی آماده سازند. گناه این وضع به گردن حکومت فردی و خودکامانه سلطان بود که اصولاً بر کشورگشایی تکیه می‌داشت. جانشینان سلیمان قانونی شایستگی رویارویی با این شرایط نوین را نداشتند. درست است که محمد سوم و عثمان دوم و محمد چهارم گاهی لشکریان خود را همراهی می‌کردند ولی مراد چهارم، واپسین پادشاهی بود که سنت‌های جنگی خاندان عثمانی را زنده کرد و به راستی او واپسین کشور-گشایان بود. بدین سان کارایی پادشاهان هرچه بود، به‌رحال از توجه ایشان به کارهای دولتی کاسته شد گرچه بر حسب عرف و عادت در مورد شخص هر یک از ایشان احترام تمام به جای می‌آمد. در عین حال همین ابهت شخصی سلطان هم مانع از برکنارسازی و کشتن عثمان دوم در ۱۶۲۸ و برکنارسازی ابراهیم در ۱۶۴۸ و محمد چهارم در ۱۶۸۸ نگردید. اکنون دیگر ستاره سیاستمداران و فرماندهان ارتش به حساب پادشاه اوج گرفت. نخستین و مهم‌ترین ایشان محمد سوگلی پاشا در روزگار سلیم دوم و ستان پاشا دشمن

سرسخت اتریشیان در روزگار محمد سوم و مرادپاشا در روزگار احمد یکم و عثمان دوم بودند. در نیمه دوم این سده، افراد برجسته‌ای از خاندان کوپرولو برخاستند که از میان ایشان می‌توان محمدپاشا و پسرش احمدپاشا و پسرعمویش مصطفی پاشا را نام برد. قره-مصطفی که در سال ۱۶۸۳ وین را محاصره کرد، پرورده همین روزگار بود. این سیاستمداران یافرماندهان سیاست‌پیشه، از میان مسیحیان تازه مسلمان و از طرفداران حکومت عثمانی به شکل کامل آن در زمان سلیمان یکم بودند، لیکن نماینده گروهی نیرومند از قشرهای گوناگون دولت نبودند و هنوز ملیت عثمانی پدید نیامده بود. در کار اداره دولت، گروه بسیاری با اینان به رقابت برخاستند که توانا ترین شان ینی‌چری‌ها و «سپاهی‌ها» بودند که بارها، به ویژه پس از شکست‌های سخت عثمانیان، سررشته کارهای سیاسی را در دست گرفتند. برکنارسازی مراد چهارم در ۱۶۳۲ و محمد چهارم در ۱۶۸۸ از همین موارد بود. در این روزگار، مانند گذشته مسیحی زادگان را در صفوف ینی‌چری‌ها استخدام نمی‌کردند و این سازمان ارتشی نیز گرفتار تباهی‌هایی شد که کارش را به زبونی کشاند. هم در این روزگار بسیاری از «صدور عظام» سر در راه آزمندی خود باختند. گروه نیرومند دیگری که گاه سپاهیان را به بازی می‌گرفتند، کارگزاران درباری بودند که رهبری‌شان یا در دست مادر نیرومند پادشاه («والده سلطان») بود یا در دست رئیس خواجهگان: قیزلر آغاسی. وانگهی «علمای اعلام» و «جناب شیخ الاسلام» نیز (مانند مفتی سعدالدین در روزگار محمد سوم) از نفوذ بسیاری در دستگاه دولت برخوردار بودند چنان که برکنارسازی سلطان ابراهیم با فتوای شیخ الاسلام تأیید شد. قوچی‌بک در رساله معروف خود به خوبی این نشانه‌های فروپاشی را در سیمای رژیم تصویر کرده است. مراد چهارم تنها کسی بود که حتا با خشونت بسیار، توانست از نفوذ این گروه‌های گوناگون بکاهد. این سلطان حتا موفق شد رسته نوینی از سپاهیان را با نام «سکیان» در برابر ینی‌چری‌ها تجهیز کند. در این زمان تعصب دینی چندین بار پایتخت را فرو گرفت و آشوب‌های چندی بر ضد مسیحیان ترتیب داده شد که یکی از این میان آشوب روزگار ابراهیم یکم بود، ولی نمی‌توان گفت که رویدادهای سیاسی زیر تأثیر این آشوب‌ها قرار گرفتند. حق این است که سیاستمداران بزرگ، برعکس، گذشت بسیار نشان دادند.

عناصرهای غیرمسلمان گرچه از شرکت مستقیم در کارهای دولتی بی‌بهره بودند، ولی خود را با شرایط موجود سازش دادند. در کنستانتین‌پول طبقه تازه‌ای از اشراف یونان برآمد که توانست با تحریک و تطمیع، پیوندهای استواری با کارگزاران ترک و افراد برجسته امیرنشین‌های مسیحی دانوب برقرار کند. اینان حتا در کار نامزد شدن بطریق‌های یونانی دخالت می‌کردند. در همین روزگار بود که یونانیان عثمانی بر اثر نفوذ بطریق سیریلوس لوکاریس (که در سال ۱۶۳۸ اعلام شد) به گونه قطعی به سازمان اورتودوکسی

یونان گراییدند و در پیامد این کار، پیوند ایشان با مسیحیان روم به یکباره گسسته شد و بر نیرومندی عثمانیان به گونه نامستقیم افزود. بسیاری از سنت‌های عثمانی در میان ترک‌ها و یونانیان مشترک گردید و کارگزاران ترک نیز دین‌پیشگان مسیحی را بسیار گرامی می‌داشتند. پس از یونانیان، یهودیان قرار داشتند که نیروی فراوانی، به‌ویژه پس از فرارسیدن یهودیان اسپانیا و پرتغال در روزگار بایزید به هم زدند. بیشتر یهودیان به کار بانکداری می‌پرداختند و در این راه تکاپوی اجتماعی مهمی داشتند و معروف‌ترین فردشان ژوزف نامی، برگزیده سلیم دوم بود.

طبقات پایین مردم آسیای کهنتر - مانند ترکان اروپا - از مشارکت در کارهای سیاسی چندان بهره‌ای نداشتند. برخی انقلاب‌های بزرگ ثابت کرده سنت‌های دینی کهن مربوط به سده سیزدهم و چهاردهم هنوز از میان نرفته است. در سال ۱۵۹۹ در «رها» نهضت قریاچی و به‌توقع پیوست ولی جنبش قلندر اوغلی در ساروخان (در ۱۶۰۶) برای وحدت و امنیت دولت خطرناک‌تر از این بود. این قلندر توانست چندین سال با استقلال بر بخش گسترده‌ای از آناتولی فرمان براند تا اینکه مرادپاشا او را از میان برداشت. اندکی پس از این تاریخ یعنی در سال ۱۶۲۳ تا ۲۸ فتنه آباره در گرفت که با سنگدلی هرچه بیشتر به کشتار ینی‌چری‌ها پرداخت. دورتر از این، در پهنه‌خاور، جنبشی استقلال-خواهانه به رهبری جنبلاط کردی در شمال سوریه در گرفت که مانند نهضت فخرالدین دوکری در لبنان به ناچار از طرف دولت با چشم‌پوشی تلقی شد. گرایش به صوفیگری و احترام به شیخ‌های صوفیان مانند محمود اسکداری که بسیاری از نخست‌وزیران در روزگار عثمان سر بر آستانش سودند، در میان همه قشرهای مردم رسوخ کرد. در این دوره چندین طریقه تصوف پدید آمد. بازرگانی برونی در این زمان در دست بیگانگان، مانند ونیزی‌ها و ایتالیایی‌ها بود. بسیاری از دریانوردان در ناوگان عثمانی که پس از نبرد لپانتو تجدید سامان یافت، ریشه ژرف ایتالیایی داشتند و یکی از ایشان چغاله‌زاده‌ستان-پاشا بود.

۷- دوره چهارم (۱۶۹۹-۱۸۳۹)

در سراسر سده هجدهم اثر قطعی عوامل فرساینده، رفته رفته بر چهره دولت آشکار گردید و به دنبال آن حالتی پدید آمد که به شیوه‌ای بس ظاهر-رینانه، «فر-روپاشی» نام گرفت. در جست‌وجوی این عوامل باید ژرفنای سیاست دولت را کاوید. پیامد عوامل فرسایش تا این زمان، انتقال از سیاست کشورگشایی به سیاست آشتی‌جویی بود ولی دولت‌های بیگانه نیز هرچه بیشتر از این عوامل بهره‌گیری کردند. در این میان اتریش از آغاز، دشمن هراسناکی برای ترکان بود و بر اثر آشتی «پاسارو ویتز» که به دنبال جنگ دوساله

۱۶-۱۸۱۷ ترتیب یافت، عثمانی‌ها هرچه را که از مجارستان و ترانسیلوانیا در دستشان مانده بود، از کف دادند و حتا شهر بلگراد نیز از چنگشان بیرون رفت، لیکن آشتی ۱۷۳۹ بلگراد که بر پایه آن ترک‌ها این شهر را باز ستانند، نشان داد که خطر اتریش از میان برخاسته است از این گذشته، صدراعظم «جن علی پاشا» در سال ۱۷۱۵ سرزمین «موره» را از ونیزیان بازپس گرفت و این نشان داد که دیگر از ونیز هم نباید بیش هراسی به دل راه داد. اما در اینجا دشمن خطرناکی به نام روسیه در برابر ترکان قد برافراشت که تا این زمان قلمرو خود را بسیار گسترش داده بود. چنین می‌نماید که مسیحیان اورتودوکس رومانی و سرستان امید بسیار برای آزادی خود به روسیه بسته بودند، امیدی که هرگز به اتریش نداشتند. جنگ میان پتر بزرگ و ترکان در سال ۱۷۱۱ در گرفت و به پیروزی ترکیه در نبرد پولتاوا انجامید چنان که در سال ۱۷۱۲ آزوف بهره این کشور شد. ترکان باز در ۱۷۳۲ پیروز شدند که این کار به آشتی پیش گفته ۱۷۳۹ بلگراد انجامید و به هر حال این جنگ مانند جنگ‌های بعدی برای خاندان عثمانی مصیبت بار نبود. حتا کارشان به جایی رسید که روس‌ها را از حق دریانوردی در دریای سیاه محروم کردند. پس از ۱۷۳۹ روزگاری پیش آمد که آرامش بر ترکیه اروپا بال گستراند و در همان حال پیوند های ارتشی و سیاسی امپراتوری تا اندازه بسیاری از این رخدادها تأثیر پذیرفت و ترکان کوشیدند که از آن بهره‌ها بگیرند. پیروزی نادرشاه به سال ۱۷۳۰، دولت عثمانی را برای روزگاری زیر بیم و هراس گذاشت چنان که حتا کار به برکناری احمد سوم کشید. ولی پیمان آشتی که سرانجام در ۱۷۳۶ به امضا رسید، مرزهای روزگار مراد چهارم را به ایشان بازگرداند. ناتوانی حقیقی عثمانی سرانجام در نبرد با روسیه نمودار شد که در سال ۱۷۶۸ ترک‌ها آن را آغاز کردند. روسیه در این جنگ در بلغارستان پیشروی کرد و پایان آن پیمان آشتی ۱۷۷۴ شناخته با نام «کوچوک قینارجه» بود که بر پایه آن شبه جزیره کریمه از استقلال کامل برخوردار گردید (هرچند روسیه ۹ سال بعد ۱۷۸۳- آن را پیوست خاک خود کرد). ترکیه بر پایه این پیمان آشتی، اعمال نفوذ روسیه را در دو امیرنشین دانوب پذیرفت و حق سلطان ترک در حمایت مسلمانان کریمه سرآغاز دعاوی دینی بسیاری برای ترکیه شد که در سده نوزدهم تأثیر شگرفی بر پیوندهای سیاسی جهانی ترکان گذاشت.

پس از آنکه در جنگ بدرجام ۱۷۷۶ با ایران، ترک‌ها از کریم‌خان زند شکست خوردند و بصره را از دست دادند، زبان‌های دیگری در جنگ‌های ۱۸۸۴ و ۹۲ در نبرد با روسیه متحمل شدند که به آشتی «یاسی» Jassi انجامید و رود دنی پیر مرز طبیعی دو کشور شد. اتریش که می‌خواست از این پیشامد بهره بگیرد، بخارست را اشغال کرد لیکن در پیمان آشتی زیستوا Zistova که به سال بسته شد، به خواسته‌های خود نرسید.

در این زمان ترکیه از پیوندهای دوستانه خود با کشورهای اروپای باختری میوه های شیرین چید: فرانسه، انگلیس، هلند و آنگاه سوئد در ۱۷۳۷، دانمارک در ۱۷۵۶ و پروس در ۱۷۶۳. این دولت ها در پیمان های آشتی میان ترکیه و دشمنان آن میانجیگری می کردند و به ویژه فرانسه در این میان از اهمیت ویژه ای برخوردار بود چرا که حق پشتیبانی از کاتولیک های روم را در دست داشت. در سال ۱۷۴۰ امتیازهای سیاسی معروف به فرانسه واگذار شد که در حقیقت واپسین بهره گیری این کشور از عثمانی ها بود. در پایان این سده، ترکیه عامل کوشنده ای در نقشه های گسترش جویانه کشورهای باختری از نگاه نگهداری مستعمره ها و گسترش نفوذ سیاسی ایشان در جنوب آسیا بود. در میان منافع استعماری این دولت ها در آن زمان نشانه های گویای اینکه بخواهند بر متصرفات عثمانی دست اندازی کنند، دیده نشد. لیکن این نیروهای نوساخته استعماری نیاز به این داشتند که میان خود و مملکات شان، دولتی قابل اعمال نفوذ داشته باشند زیرا ناچار بودند از راهی نزدیک تر از راه دریایی جنوب، به خلیج فارس و هندوستان دسترسی پیدا کنند. علت اصلی اشغال مصر از سوی فرانسوی ها در سال ۱۷۹۸ رقابتی بود که میان انگلیس و فرانسه بر خاسته بود و این کار به هم پیمان شدن موقت عثمانی با انگلیس و حتا روسیه انجامید. لیکن ترکان، باز در سال ۱۸۰۲ دست دوستی به سوی فرانسویان دراز کردند. پس از چند سال، جنگ دیگری میان روس و عثمانی در گرفت و پیوندهای امپراتوری با انگلستان به هم خورد چنان که ناوگان آن در ۱۸۰۷ به کرانه های پایتخت رسید. ترکیه در پیمان آشتی ۱۸۱۲ بخارست متصرفات بیشتری را از دست داد، روسیه «بسارابایا» را گرفت و انگلیس موقتاً به راندن فرانسویان از هند و تضعیف سلطنت عثمانی بر مصر قناعت ورزید. از سوی دیگر، شورش های یونان که در سال ۱۸۲۰ آغاز شد و به شناسایی استقلال آن در سال ۱۸۳۰ انجامید، تأثیر بسیار ژرفی بر سر نوشت دولت گذاشت. شناسایی یونان جز پس از شکست عثمانی در جنگ با روسیه - که هم از آغاز یونانیان را بر ترکان می شوراند - انجام نگرفت. از این جنگ، پیمان آشتی ادرنه در ۱۸۲۹ نتیجه شد. با این حال، تلاش دولت های اروپایی مانع از انجام یافتن آرمان های گسترش - جویانه روسیه گردید، پس این دولت به همین دل خوش کرد که در آوردگاه سیاست بر ترکیه برتری داشته باشد و این امر از پیمان «خنکار اسکلاسی» به سال ۱۸۳۳ برمی آید که روس ها در آن، طی ماده ای پنهانی ترکان را ناچار کردند در کار دریانوردی دریای سیاه متحد ایشان باشند. این اتحاد نا طبیعی میان روس و عثمانی بر اثر کارهای محمد علی (والی مصر)، از ۱۸۳۱، برای مدتی دولت را به رانده شدن از مصر و شام و کیلیکیه بیداد لیکن پیامدی که از کارهایش برآمد، شناخته شدن مصر به عنوان استانی جدا از دیگر استان ها زیر فرمان سلسله ای مسوروثی به ریاست خود او بود (۱۸۴۰). دخالت کشورهای اروپایی این بار نیز تأثیر قطعی در نگهداری یکپارچگی ارضی امپراتوری

داشت و ماندن موجودیت خود امپراتوری نیز معلول ضرورت‌های سیاسی بود. در سال ۱۷۸۹ میان پروس و اتریش پیمانی بر سر تضمین مرزهای شمالی امپراتوری بسته شد و ترکیه خود به سال ۱۸۳۰ پیمان‌هایی به گونه‌ی امتیازبخشی، با ایالت‌های متحد امریکا، پرتغال و اسپانیا بست. گشوده شدن الجزایر را در سال ۲۷-۱۸۵۷ به دشواری می‌توان ضایعه‌ای برای امپراتوری شمرد.

گرچه در این دوره سازمان اداری تا اندازه‌ی بسیاری به حال خود ماند، ولی نیروی مرکزی در همه‌جا نفوذ خود را از کف داد. البته در آغاز قرن هجدهم این امر هنوز چندان مفهوم نبود. کنستانتین پول در این زمان پایتخت کشوری نیرومند بود و درباریان احمد سوم در این شهر سنت زندگی کردن با تن آسانی و اسراف کاری را بنیاد کرده بودند و در همین روزگار بود که مردم را وادار به کاشتن «گل لاله» کردند چنان که همه این دوره به نام «لاله‌دوری» خوانده شد. در این دوره فرهنگ ادبی و الایعنی فرهنگ عثمانی‌ناب، وقف بر «علمای اعلام» نبود زیرا طایفه‌ای نوین از افراد درس‌خوانده پدید آمد که مقدمه پدیدار شدن قشر میانحال روشن‌اندیش ترکیه در آغازهای سده نوزدهم بود. پیدایش صنعت چاپ ترکیه در ۱۷۲۷ با گرایش فرهنگی طبقه بالا که بیشتر افراد آن همه پایگاه‌های کوچک و بزرگ دولت را در انحصار خود گرفته بودند، پیوندی استوار داشت. از میان این طبقه، نخست‌وزیران برجسته‌ای چون داماد ابراهیم و راعب پاشا برخاستند. این جمله تغییری شگرف در شیوه‌ی کارایی ترکیه پدید آورد چنان که «باب‌عالی» اینک دیگر کارهای درونی و برونی را به گونه‌ی سیاستمداران اداره می‌کرد. اهمیت دفتر «رئیس‌کتاب» (بزرگ‌نویسندگان) نیز برافزود زیرا که گردانندگان آن کارها را به شیوه‌ای شایسته وزارت خارجه ترتیب می‌دادند. یکی از ایشان احمد رسمی بود که به نام نخستین سفیر خاندان عثمانی معروف گردید. هنوز هم، برحسب سنت، این کارگزاران دستگاه را «بندگان سلطان» می‌خواندند و تنها در روزگار محمود دوم بود که با آزادی‌خواهی بیشتری با ایشان رفتار شد. این طبقات بالای درس‌خوانده تازه، پیوندهای چند جانبه‌ای با معاصران یونانی محله «فتار» (Phanariots) داشتند و این قشر واپسین، پایگاه‌هایی بلند به ویژه به عنوان مترجم، در سازمان دولت به دست آوردند. یکی از ایشان نیکوسیوس Nikusios و دیگری ماوروکورداتو (Mavrocordato) بود. این مردم با عامه مسلمانان چندان آمیزشی نداشتند. در روزگار این گروه فرمانروای کارگزار، ینی‌چری‌ها و سپاهیان دخالت‌های خطرناکی در کار دولت کردند زیرا سازمان ایشان رو به سستی و تباهی نهاده بود. چنین می‌نماید که شورش ۱۷۳۰ ینی‌چری‌ها به رهبری خلیل پترونه متوجه همین طبقه اشراف نوین بود و همین شورش بود که تاج و تخت احمد سوم را بر باد داد. پس از پایان کار این سلطان، درباریان زندگی آسوده‌تری یافتند. گروه‌های فرمانروا و بیشتر سلطان‌ها آثار انحطاطی را که بر چهره امپراتوری نقش بسته بود، می‌دیدند و به همین جهت در زمان

آن را در آغاز کردن بهسازی‌ها در رده‌های ارتش دانستند و در این راه از کمک تنی چند از بیگانگان، از جمله بونوال (Bonneval)، در گذشته به سال ۱۷۴۷، برخوردار گشتند. در این بهسازی‌ها، یکی از افسران فرانسوی به نام «دوتو» (Detott) به روزگار مصطفای سوم نیز شرکت جست ولی جنگی که در روزگار همین سلطان با روسیه در گرفت، از کاستی این بهسازی‌ها پورده برگرفت. سلیم سوم نیز دست به اصلاح ارتش زد و تلاشی بزرگتر از پیشینیان خود در این راه به خرج داد ولی جز گروه اندکی از هم‌روزگاراناش معنی این بهسازی‌ها را در نیافتند. پایه‌گذاری ارتش نوین («نظام جدید»)، شورش بزرگ ینی‌چری‌ها با پشتیبانی گروه بسیاری از «علما» به راه انداخت. آنگاه دور محمود دوم فرارسید که بی‌هیچ پروایی به کار اصلاح پرداخت و سرانجام به این پیامد رسید که جز با نابود کردن ینی‌چری‌ها نمی‌توان در این راه پیروزشد. پس آن کشتار هولناک کنستانتین‌پول را در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۸۲۶ به راه انداخت. محمود در همان حال پیروان طریقه صوفیگری «بکتاشی» را نیز تا آنجا که توانست از میان برد ولی رویدادهای سپسین نشان داد که این کار محمود بیشتر یک ویرانگری بوده است تا یک نوسازی. به هر حال، این سلطان توانست بسیاری از گردن‌کشان کشور را فرمانبردار خود کند. شکمی نیست که سستی نیروی مرکزی یکی از نشان‌های عمده امپراتوری در سراسر سده هجدهم بوده است: الجزایر و تونس و طرابلس در این زمان زیر چیرگی سلسله‌های موروثی «بک‌ها» قرار گرفتند. محمود توانست فقط طرابلس را به زیر فرمان مستقیم «باب‌عالی» بازگرداند. علی‌بک در سال ۱۷۶۷ دست تطاول بر مصر افکند. در این زمان از «رومیلی» سیاستمدارانی نیرومند از میان نفوذال‌ها برخاستند که معروف به اعیان‌مملکت بودند و مشهورترین ایشان در روزگار سلیم سوم و محمود دوم، «علی‌پاشا» فرمانروای «یانینا» و «پازوان‌اوغلو» از «ودین» بود. در سال ۱۷۳۹ در آناتولی، آشوبی گزندناک در گرفت که بر اثر آن، کسانی که به اصطلاح «بیک‌دره» خوانده می‌شدند، از استقلالی مانند آنچه در کردستان و عراق و الجزایر فرمانروا بود، برخوردار شدند. در سال ۱۷۰۶ پیمانی میان توانمندان بیابانگرد به نام «منتفق» بسته و شهر بغداد به روزگار سلیم سوم، زیر چیرگی خودکامانه سلیمان‌پاشا (در گذشته ۱۸۱۰) بود. در شام، دروزیان لبنان از میان خود فرمانروایانی داشتند و «جتزارپاشا» فرمانروای عکا در روزگار سلیم سوم بر پهنه‌های کرانه‌ای، فرمان می‌راند. وهاییان در سال ۱۸۰۳ بر مکه چیره شدند و در حقیقت دیگر یمن و عسیر متصرفات عثمانی به شمار نمی‌آمدند. در جزیره‌های گنګبار (مجمع الجزایر) به دشواری فرمانروایی از دودمان ترك دیده می‌شد و در اینجا نیز مانند سرزمین شام، اروپاییان را نفوذی ژرف بود. در این زمان گرچه نفوذ عثمانیان در همه جا فروکش کرده بود، با این حال شیوه فرمانرانی هم‌چنان مهر و نشان عثمانی می‌داشت و در همه این مناطق گوناگون، زندگی فرهنگی همین رنگ را باز می‌تاباند. سنت‌های

بلندپایه عثمانی همه این ناحیه‌های گوناگون را به هم می‌پیوست و همین پیوند به محمود دوم و کسانی که پس از وی در راه نگهداری نیروی مرکزی امپراتوری گام نهادند، امکان داد که یکپارچگی سیاسی این کشورها را یک‌سده دیگر نیز هم چنان استوار دارند.

۸- دوره پنجم (۱۸۳۹-۱۹۲۲)

در این دوره کار تحول امپراتوری عثمانی به یک دولت ناسیونالیست ترک، به انجام رسید لیکن این تحول به گونه‌ای بود که نه کشورهای مسیحی خواستار آن بودند و نه طبقات فرمانروای امپراتوری می‌بوسیدند. عثمانیان با پذیرش «تنظیمات»، رفته رفته شیوه‌ای را در فرمانرانی برگزیدند که به پیدایش دولتی با رنگ تند فرانسوی انجامید. آماج از این کار این بود که هر فردی از مردم امپراتوری، با هر دین و مذهب، از حقوق کامل و برابری سیاسی و مدنی برخوردار باشد و همگی فرمانروایی مستقیم عثمانی را گردن نهند. ترکان به هیچ یک از دولت‌های پیرو اجازه خود فرمانی ندادند مگر به مصر و مگر به دو امیرنشین دانوب و سرب (از ۱۸۱۵) و حجاز در آسیا. با این حال، چشم انداز تازه امپراتوری عثمانی از نهادهای مردم‌سالار که اینک در اروپا کار خود را کرده و اثر آن به ویژه در میان ملت‌های مسیحی آشکار گشته بود، هنوز هم کاملاً برکنار بود. ترکان و روسان هر دو به یک اندازه با انقلاب توده‌ای ۱۸۴۹ اخلاق و ملداوی به رویایی برخاستند ولی پیامد این انقلاب، پیمان «بالتالیم» بود که بر اثر آن نیروی عثمانی در این دو امیرنشین تا پرتگاه بی‌اعتنایی و ناچیز شمردن آن پایین آمد.

در سال ۱۸۵۳ که باز روسیه بر اثر پیدایش اختلاف درباره‌ی ماکن مقدس اورشلیم، بر دو امیرنشین بالا تازش آورد، فرانسه و انگلیس جانب عثمانی را گرفتند و جنگ کریمه از همین جا آغاز شد ولی چنین می‌نماید که امنیت امپراتوری بر پایه‌ی پیمان آشتی ۱۸۵۶ پاریس تا اندازه‌ای تضمین شده باشد. در حقیقت دخالت‌های انگلیس و فرانسه و کمی پس از آن‌ها دخالت‌های دیگر باره‌ی روسیه اکنون بیش از هر زمانی افزون شده بود. این دخالت‌ها دیگر محدود به مسائل سیاسی نمی‌شد: در سال ۱۸۴۵ و ۱۸۶۰ در رخدادهای شام دخالت مسلحانه کردند و در سال ۱۸۶۶ مشکل جزیره‌ی کرت را با سرپرستی جهانی از میان برداشتند. علت این بود که نفوذ دولت‌های بیگانه، به مسائل بسیار و از آن میان به مسائل درونی دولت نیز رخنه کرده بود. امتیازهای قضایی، این گونه دخالت‌های ناروا را آسان ساخت و این امتیازها که نخست از یک سو بیرون داده شد، سپس به صورت پیمانی میان دو طرف درآمد. ولی دیگر روح این امتیازها با اندیشه‌ی تازه‌ی امپراتوری که ترکان از راه برقرار کردن «تنظیمات» در پی آن بودند، هیچ‌سازگاری نداشت. حق این است که «باب‌عالی» از سال ۱۸۵۶ کوشید که خود را از این بردگی جهانی که در سده‌ی نوزدهم به صورت سرپرستی با شرکت همه‌ی دولت‌های امتیازدار درآمد، رهایی بخشد. تنها در سال ۱۹۱۴ که جنگ میان دولت‌های اروپایی در گرفت، دولت ترکیه توانست خود

را از بند این امتیازها برهاند.

حکومت عثمانی در سال ۱۸۶۲ توانست نفوذ خود را دیگر باره بر «کوه سیاه» و «هرسک» استوار سازد لیکن سرب و دوامیرنشین دانوب که از سال ۱۸۶۱ در یک دولت، یکپارچه شده بودند، در سال ۱۸۶۵ استقلال کامل خود را به دست آوردند. دوازده سال بعد، بر اثر آشوب‌هایی که در بلغارستان پدید آمد، آتش جنگ میان عثمانی و روسیه (که در سال ۱۸۷۰ پیمان‌های ویژه ۱۸۵۶ دریای سیاه را شکسته بود) فروزان گردید.

نخستین پیامدهای پیمان آشتی ۱۸۷۸ سن استفانو که در پیمان ۱۸۷۹ برلین نرم‌تر گردید، مایه بیرون رفتن سرب و کوه سیاه و رومانی از دست ترکان شد و بلغارستان نیز به دنبال آن به صورت امیرنشین نیمه مستقل درآمد. ترکان هم چنین قارس و باتوم را در مرزهای قفقاز از دست دادند و بریتانیای بزرگ دست بر روی جزیره قبرس گذاشت. انگلیس سیاست پشتیبانی از یکپارچگی امپراتوری را که تا این زمان دنبال می‌کرد، به کناری نهاد و در سال ۱۸۸۲ کشور مصر را اشغال کرد.

کوتاه شدن سایه امپراتوری در اروپا در این مرز نیز درنگ نوزید: در سال ۱۸۹۷ جنگ میان ترکیه و یونان در گرفت و در پیمان آن مرزهای یونان از سوی شمال گسترش یافت. در ۱۸۹۸ جزیره کرت از استقلال درونی برخوردار شد و در سال ۱۹۰۹ یعنی پس از برکناری سلطان عبدالحمید، استقلال بلغارستان آگهی شد و بوسنه و هوسک پیوست اتریش گشتند. بدین سان مرزهای اروپایی ترکیه محدود به تراکیای خاوری شد گرچه بلغاران همین شهر را نیز یک چند اشغال کردند. این همه به دنبال جنگ با ایتالیا و جنگ بالکان در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ پیش آمد که بر اثر آن (و نیز بر اثر پیمان آشتی لوزان در ۱۹۱۲) ترابلس از دست امپراتوری عثمانی بیرون رفت.

در سده نوزدهم پیوندهای ایران و عثمانی روی هم رفته سالم بود و جز بر سر مرزهای دو کشور، میان آن‌ها اختلافی در نگرفت. یکی از این اختلاف‌ها مربوط به فرمانروایی برنواحی کردنشین سلیمانیه بود که در سال ۱۸۴۶ به سود ترکیه حل شد. مناطق پیرامون خلیج فارس هر چه بیشتر به زیر نفوذ بریتانیا در غلتیدند ولی مرزهای آسیایی امپراتوری برای مدتی دراز به حال خود باقی ماندند. در همان حال ترکیه به تدریج به حوزه طرح اقتصادی گسترش جوانه امپراتوری آلمان رانده شد. این امر از طرح راه آهن بغداد به خوبی برمی‌آید. این کار خواه ناخواه از توجه و احترام انگلستان به مرزهای ترکیه و یکپارچگی خاک آن کاست و چون عثمانی در سال یکم جنگ از نگهداری بی‌طرفی خود درماند و به دولت‌های اروپای میانه پیوست، روس و انگلیس برای نخستین بار درباره گذر از مرزهای امپراتوری با یکدیگر همکاری کردند. با این حال، متفقان در درازای جنگ از ورود به داردانل، چه از راه دریایچه و چه از راه خشکی، درماندند ولی نیروهای انگلیسی و فرانسوی مشترکاً به سوریه و فلسطین یورش بردند و انگلیسی‌ها

دست به چندین یورش نفوذی در عراق و شبه جزیره عربستان زدند که به ضایع شدن این ولایت‌ها از دست سربازان عثمانی انجامید. در سوریه، متفقان از کمک شریف حسین که در سال ۱۹۱۷ به عنوان پادشاه حجاز، آگهی استقلال کرد، برخوردار شدند. در همان حال روس‌ها تا اندازه بسیاری در شمال خاوری آناتولی پیشروی کردند ولی با درگیری انقلاب روسیه، خطر ایشان زده شد و پیمان آشتی برست لیتووسک **Brest-Litowsk** (سوم اوت ۱۹۱۸) منطقه‌هایی را که ترکیه در اینجا از دست داده بود بدان بازگرداند و قارس واردهان و باتوم را نیز بدان بخشید. جنگ‌های ترکیه بار دیگر کشورها با پیمان آتش‌بس مدروس **Mudros** که در سی‌ام اکتبر ۱۸۱۸ بسته شد، به زودی پایان گرفت. آنگاه نیروهای متفقان به اشغال استانبول پرداختند. فرانسه ناحیه‌های شمالی سوریه و کیلیکیه را اشغال کرد، انگلیس به منطقه‌هایی از شبه جزیره که هنوز اشغال نشده بود و از آن میان موصل یورش برد، سربازان ایتالیایی در اضا لیا پیاده شدند و در ماه مه ۱۹۱۵ یونان دستوری یافت که تراس خاوری و از میر را تصرف کند. حکومت استانبول این همه را می‌دید و راهی برای چاره آن نمی‌شناخت. لیکن در ژانویه ۱۹۲۰ مجلس نمایندگان ترکیه انجمن کرد و برای مدتی کوتاه در برابر این تجاوز ایستادگی ورزید بدین معنی که منشوری به نام «میشاق ملی» را به تصویب رسانید. ولی این مجلس هم در ماه مارس همین سال که متفقان به اشغال بیشتر استانبول پرداختند، منحل گردید. آنگاه حکومت استانبول را در ماه اوت و ادار کردند که پیمان **Sèvres** را صحنه بگذارد. بر پایه این پیمان، بخش‌های پهناوری از سرزمین‌های ترکیه، از آن میان استانبول و از میر، زیر نفوذ یک یا چند دولت بیگانه گذاشته شد. در همان حال، جنبشی مخالف حکومت عثمانی رواج یافت که از مخالفت مردم با اشغال بیگانه به گونه کلی و اشغال شهر از میر از سوی یونان به گونه ویژه مایه می‌گرفت. حکومت استانبول در سال ۱۹۲۰ تدریجاً نفوذ خود را بر آناتولی از دست داد و کوشید که با کمک متفقان بر آن دست یابد ولی کوشش - هایش ناکام ماند. هرچه پیروزی ناسیونالیستان بیشتر می‌شد، نفوذ سلطان کاهش می‌یافت و سرانجام کار بدانجا کشید که «مجلس ملی بزرگ» در تاریخ یکم نوامبر ۱۹۲۲ در آنکارا انجمن کرد و پایان فرمانروایی استانبول و برکناری سلطان محمد ششم «وحیدالدین» را آگهی داشت. بدین سان کار امپراتوری عثمانی به پایان رسید و فرمانروایی خاندان عثمان با آن بر باد رفت. نیروهای ملی، استانبول و تراس خاوری را اشغال کردند و سلطان از «پایتخت» خود که دیگر مرکز فرمانروایی ترکیه نبود، بیرون رفت. واپسین فرد از خاندان عثمان - عبدالمجید پسر سلطان عبدالعزیز - به نام «خلیفه مسلمانان» در شهر به جا ماند ولی عنوان خلافت خود از پایه با تصویب نامه تاریخ دوم مارس ۱۹۲۴ مجلس ملی بزرگ، از میان برافتاد و همراه آن، عبدالمجید و دیگر افراد خاندان عثمانی از ترکیه بیرون شدند.